

کلمات قصار نهج البلاغه، یکی از بخش‌های سه‌گانه نهج البلاغه (سخنان امیرالمومنین) گردآوری شریف رضی (۳۵۹ق-۴۰۶ق) معروف به سید رضی از علما و ادیبان شیعه است. سید رضی ۴۸۰ حکمت را به علاوه ۹ حکمت که در نظر شریف رضی نیازمند تفسیر است، در این بخش می‌آورد.

کلمات قصار:

- ۱) هنگام فتنه چون شتر دو ساله باش نه پشتی تا سوارش شوند و نه پستانی تا شیرش دوشند - چنان زی که در تو طمع نبندند -
- ۲) آن که طمع را شعار خود گرداند خود را خرد نمایاند، و آن که راز سختی خویش بر هر کس گشود، خویش را خوار نمود. و آن که زبانش را بر خود فرمانروا ساخت خود را از بها بینداخت.
- ۳) بخل ننگ است و ترس نقصان، و درویشی کند کننده زبان - زیرک در برهان، و تنگدست بیگانه در دیار خود بر همگان.
- ۴) ناتوانی آفت است، و شکیبایی شجاعت و ناخواستن - دنیا - ثروت و پرهیزگاری سپری - نگه‌دار - و رضا نیکو هم‌نشین - و یار -.
- ۵) دانش میراثی است گزین و آداب، زیورهای نوین - جان و تن - و اندیشه آینه روشن.
- ۶) سینه خردمند صندوق راز اوست و گشاده‌رویی دام دوستی و بردباری گور زشتی‌هاست. [یا که فرمود: آشتی کردن، نهان جای زشتی‌هاست و آن که از خود خشنود بود ناخشنودان او بسیار شود.
- ۷) صدقه دارویی است درمان‌بخش و کردار بندگان در دنیای آنان پیش دیده‌هاشان بود در آخرت ایشان - هرچه را در این جهان کنند، در آن جهان بینند -.
- ۸) از این آدمی شگفتی گیرید: با پیه می‌نگرد و با گوشت سخن می‌گوید: و با استخوان می‌شنود، و از شکافی دم برمی‌آورد.
- ۹) چون دنیا به کسی روی آرد، نیکویی‌های دیگران را بدو به عاریت سپارد، و چون بدو پشت نماید، خوبی‌های او را برآید.
- ۱۰) با مردم چنان بیامیزید که اگر مردید بر شما بگریند، و اگر زنده ماندید به شما مهربانی ورزند.
- ۱۱) اگر بر دشمنت دست یافتی بخشیدن او را سپاس دست یافتن بر وی ساز.
- ۱۲) ناتوان‌ترین مردم کسی است که نیروی به دست آوردن دوستان ندارد، و ناتوان‌تر از او کسی بود که دوستی به دست آرد و او را ضایع گذارد.
- ۱۳) چون طلیعهء نعمت‌ها به شما رسید، با ناسپاسی دنباله آن را مبرید.
- ۱۴) آن را که نزدیک و اگذار، یاری دور را به دست آرد.
- ۱۵) هر فریب خورده را سرزنش نتوان کرد.
- ۱۶) کارها چنان رام تقدیر است که گاه مرگ در تدبیر است.
- ۱۷) [و آن حضرت را از فرموده رسول(ص) پرسیدند «پیری را با خضاب بپوشانید و خود را همانند یهود مگردانید» گفت:] او که درود خدا بر وی باد چنین فرمود: - و شمار مرد - دین اندک بود. اما اکنون که میدان اسلام فراخ گردیده و دعوت آن به همه جا رسیده، هر کس آن کند که خواهد.

- ۱۸] و درباره کسانی که از جنگ در کنار او کناره جستند، فرمود: حق را خوار کردند و باطل را یار نشدند.
- ۱۹] هر که همراه آرزوی خویش تازد، مرگش به سر در اندازد.
- ۲۰] از لغزش جوانمردان در گذرید که کسی از آنان نلغزید، جز که دست خدایش برافزاید.
- ۲۱] ترس با نومییدی همراه است، و آزرم با بی‌بهرگی همعنان، و فرصت چون ابر گذران. پس فرصت‌های نیک را غنیمت بشمارید.
- ۲۲] ما را حقی است اگر دادند- بستانیم - و گرنه ترک شتران سوار شویم و برانیم هر چند شب‌روی به درازا کشد. [و این از سخنان لطیف و فصیح است و معنی آن این است که اگر حق ما را ندادند ما خوار خواهیم بود چنان‌که ردیف شتر سوار بر سرین شتر نشیند، چون بنده و اسیر و مانند آن.]^[۱]
- ۲۳] آن که کرده وی او را بجایی نرساند نسب او وی را پیش نراند.
- ۲۴] از کفاره گناهان بزرگ، فریادخواه را به فریاد رسیدن است، و غمگین را آسایش بخشیدن.
- ۲۵] پسر آدم! چون دیدی پروردگارت پی در پی نعمت‌های خود به تو می‌رساند و تو او را نافرمانی می‌کنی از او بترس.
- ۲۶] هیچ کس چیزی را در دل نهان نکرد، جز که در سخنان بی‌اندیشه‌اش آشکار گشت و در صفحه رخسارش پدیدار.
- ۲۷] با درد خود بساز چندان که با تو بسازد.
- ۲۸] برترین پارسایی نهفتن پارسایی است.
- ۲۹] اگر تو به زندگی پشت کرده‌ای و مرگ به تو روی آور است پس چه زود دیدار میسر است.
- ۳۰] بترسید بترسید که خدا چنان پرده- بر بنده- گستریده که گویی او را آمرزیده.
- ۳۱] [و او را از ایمان پرسیدند، فرمود: ایمان بر چهار پایه استوار است، بر شکیبایی، و یقین و داد و جهاد. و شکیبایی را چهار شاخه است: آرزومند بودن، و ترسیدن، و پارسایی و چشم امید داشتن. پس آن که مشتاق بهشت بود، شهوت‌ها را از دل زدود، و آن که از دوزخ ترسید، از آنچه حرام است دوری گزید، و آن که ناخواهان دنیا بود، مصیبت‌ها بر وی آسان نمود، و آن که مرگ را چشم داشت، در کارهای نیک پای پیش گذاشت. و یقین بر چهار شعبه است: بر بینایی زیر کانه، و دریافت عالمانه و پند گرفتن از گذشت زمان و رفتن به روش پیشینیان. پس آن که زیر کانه دید حکمت بر وی آشکار گردید، و آن را که حکمت آشکار گردید عبرت آموخت، و آن که عبرت آموخت چنان است که با پیشینیان زندگی را در نوردید. و عدل بر چهار شعبه است: بر فهمی ژرف نگرنده، و دانشی پی به حقیقت برنده، و نیکو داوری فرمودن، و در بردباری استوار بودن. پس آن که فهمید به ژرفای دانش رسید و آنکه به ژرفای دانش رسید از آبشخور شریعت سیراب گردید، و آن که بردبار بود، تقصیر نکرد و میان مردم با نیکنامی زندگی نمود. و جهاد بر چهار شعبه است: به کار نیک و ادوار نمودن، و از کار زشت منع فرمودن. و پایداری در پیکار با دشمنان، و دشمنی با فاسقان. پس آن که به کار نیک واداشت، پشت مؤمنان را استوار داشت، و آن که از کار زشت منع فرمود بینی منافقان را به خاک سود، و آن که در پیکار با دشمنان پایدار بود، حقی را که بر گردن دارد ادا نمود، و آن که با فاسقان دشمن بود و برای خدا به خشم آید، خدا به خاطر او خشم آورد و روز رستاخیز وی را خشنود نماید. و کفر بر چهار ستون پایدار است: پی وهم رفتن و خصومت کردن و از راه حق به دیگر سو گردیدن و دشمنی ورزیدن. پس آن که پی وهم گرفت به حق بازنگشت، و آن که از نادانی فراوان، خصومت ورزید، از دیدن حق کور گشت، و آن که از راه حق به دیگر سو شد، نیکویی را زشت و زشتی را نیکویی دید و مست گمراهی گردید، و آن که دشمنی ورزید راهها برایش دشوار شد و کارش

سخت و برون شو کار ناپایدار. و شک بر چهار شعبه است: در گفتار جدال نمودن و ترسیدن و دو دل بودن، و تسلیم حادثه‌های روزگار گردیدن. پس آن که جدال را عادت خود کرد، خویش را از تاریکی شبهت برون نیاورد، و آن که از هر چیز که پیش رویش آمد ترسید، پیوسته واپس خزید، و آن که دو دل بود پی شیطان او را بسود، و آن که به تباهی دنیا و آخرت گردن نهاد هر دو جهانش را به باد داد.

۳۲) نیکوکار از کار نیک بهتر است، و بدکردار از کار بد بدتر.

۳۳) بخشنده باش نه با تبذیر و اندازه نگهدار و بر خود سخت مگیر.

۳۴) شریف‌ترین بی‌نیازی، وانهادن آرزوهاست.

۳۵) هر که بی‌محابا به مردمان آن گوید که نخواهند، دربارهاش آن گویند که ندانند.

۳۶) آن که آرزو را دراز کرد، کردار را نابساز کرد.

۳۷) [و چون دهقانان انبار هنگام رفتن امام به شام او را دیدند، برای وی پیاده شدند و پیشاپیش دویدند. فرمود:] این چه کار بود که کردید؟ [گفتند: عادت است که داریم و بدان امیران خود را بزرگ می‌شماریم. فرمود:] به خدا که امیران شما از این کار سودی نبردند، و شما در دنیای تان خود را بدان به رنج می‌افکنید و در آخرت تان بدبخت می‌گردید. و چه زیانبار است رنجی که کيفر در پی آن است، و چه سودمند است آسایشی که با آن از آتش امان است.

۳۸) [و به فرزند خود حسن (ع) فرمود:] پسر کم چهار چیز از من بیاد دار، و چهار دیگر به خاطر سپار که چند که بدان کار کنی از کرده خود زیان نبری: گرنامه‌ترین بی‌نیازی خرد است، و بزرگ‌ترین درویشی بی‌خردی است و ترسناک‌ترین تنهایی خودپسندی است و گرمای‌ترین حسب خوی نیکوست. پسر کم از دوستی نادان پرهیز، چه او خواهد که تو را سود رساند لیکن دچار زیانت گرداند، و از دوستی بخیل پرهیز، چه او آنچه را سخت بدان نیازمندی از تو دریغ دارد، و از دوستی تبه‌کار پرهیز که به اندک بهایت بفروشد، و از دوستی دروغگو پرهیز که او سراب را ماند، دور را به تو نزدیک و نزدیک را به تو دور نمایاند.

۳۹) اگر مستحبات واجبات را زیان رساند- بنده را به خدا- نزدیک نگرداند.

۴۰) زبان خردمند در پس دل اوست، و دل نادان پس زبان او.^[۲]

۴۱) [و این معنی به لفظی دیگر از آن حضرت روایت شده است که:] دل بی‌خرد در دهان اوست و زبان خردمند در دل او [و معنی هر دو یکی است.]

۴۲) [و به یکی از یاران خود فرمود هنگامی که او از بیماری شکوه نمود.] خدا آنچه را از آن شکایت داری موجب کاستن گناهانت گرداند، چه در بیماری مزدی نیست، لیکن گناهان را می‌کاهد و می‌پیراید چون پیراستن برگ درختان، و مزد در گفتارست به زبان، و کردار با گام‌ها و دستان، و خدای سبحان به خاطر نیت راست و نهاد پاک- بنده- هر بنده را که خواهد به بهشت در آورد.^[۳]

۴۳) [و آن گاه که از خباب یاد کرد فرمود:] خدا بیمارزاد خباب پسر اُرت را. به رغبت اسلام آورد و از روی فرمانبرداری هجرت کرد و به گذران روز قناعت، و از خدا راضی بود و مجاهد زندگی نمود.

۴۴) خوشا کسی که معاد را به یاد آورد، و برای حساب کار کرد، و به گذران روز قناعت نمود، و از خدا راضی بود.

۴۵) اگر بدین شمشیرم بر بینی مرد با ایمان زخم که مرا دشمن گیرد، نگیرد، و اگر همه جهان را بر منافق ریزم تا مرا دوست دارد، نپذیرد، و این از آن است که قضا جاری گشت و بر زبان پیامبر امی گذشت که فرمود: ای علی مؤمن تو را دشمن نگیرد و منافق دوستی تو نپذیرد.

۴۶) گناهی که تو را زشت نماید نزد خدا بهتر است از کار نیکی که پسندت آید.

۴۷) ارزش مرد به اندازه همت اوست و صدق او به مقدار جوانمردیاش و دلیری او به میزان ننگی - که از بدنامی - دارد و پارسایی او به مقدار غیرتی که آرد.

۴۸) پیروزی به دور اندیشی است و دور اندیشی در به کار انداختن رأی و به کار انداختن رأی در نگاهداشتن اسرار.

۴۹) پرهیزید از صولت جوانمرد چون گرسنه شود و از ناکس چون سیر گردد.

۵۰) دلهای مردان رمنده است، هر که آن را به خود خود داد، روی بدو نهاد.

۵۱) عیب تو نهان است چندان که ستاره بخت تابان است.

۵۲) سزاوارتر مردم به بخشودن، تواناترشان است به کیفر نمودن.

۵۳) سخاوت بی خواستن بخشیدن است، و آنچه به خواهش بخشند یا از شرم است و یا از بیم سخن زشت شنیدن.

۵۴) هیچ بینازی چون خرد نیست، و هیچ درویشی چون نادانی و هیچ میراثی چون فرهیخته بودن و هیچ پشتیبان چون مشورت نمودن.

۵۵) شکیبایی دو گونه است: شکیبایی بر آنچه خوش نمی شماری و شکیبایی از آنچه آن را دوست می داری.

۵۶) توانگری در غربت چون در وطن ماندن است و درویشی در وطن، در غربت به سر بردن.

۵۷) قناعت مالی است که پایان نیابد.

۵۸) مال مایه شهوت هاست.

۵۹) آن که تو را - از گزند - ترساند چون کسی است که تو را مژده رساند.

۶۰) زبان درنده ای است، اگر واگذارندش بگزد.

۶۱) زن کزدمی است، گزیدنش شیرین.

۶۲) چون تو را درودی گویند درودی گوی از آن به، و چون به تو احسانی کنند، افزون تر از آن پاداش ده، و فضیلت او راست که نخست به کار برخاست.

۶۳) پایمرد، خواهنده را - همچون - پر است.

۶۴) مردم دنیا همچون سوارانند که در خوابند و آنان را می رانند.

۶۵) از دست شدن دوستان، غربت است.

۶۶) روا نشدن حاجت، آسانتر، تا آن را از نااهل خواستن.

۶۷) از بخشیدن اندک شرم مدار که محروم کردن اندک تر از آن بود.

۶۸) پارسایی زیور درویشی است، و سپاس زیور توانگری.

۶۹) اگر آن که خواهی نیستی باری بدان ننگر که کیستی.

۷۰) نادان را نبینی جز که کاری را از اندازه فراتر کشاند، و یا بدانجا که باید نرساند.

۷۱) چون خرد کمال گیرد، گفتار نقصان پذیرد.

۷۲) روزگار تنها را بفرساید، و آرزوها را تازه نماید، و مرگ را نزدیک آرد، و امیدها را دور و دراز دارد. کسی که بدان دست یافت رنج دید، و آن که از دستش داد سختی کشید.

۷۳) آن که خود را پیشوای مردم سازد پیش از تعلیم دیگری باید به ادب کردن خویش پردازد، و پیش از آنکه به گفتار تعلیم فرماید باید به کردار ادب نماید، و آن که خود را تعلیم دهد و ادب اندوزد، شایسته‌تر به تعظیم است از آن که دیگری را تعلیم دهد و ادب آموزد.

۷۴) آدمی با آدمی که بر آرد گامی به سوی مرگ بردارد.

۷۵) هر چه شمردنی است به سر رسد و هر چه چشم داشتنی است در رسد.

۷۶) چون کارها همانند شود- یکی را بر دیگری قیاس کردن توانست و- پایان آن را از آغاز دانست.

۷۷) [و در خیر ضرار پسر ضمیره ضبابی است که چون بر معاویه در آمد و معاویه وی را از امیرالمؤمنین (ع) پرسید، گفت: گواهم که او را در حالی دیدم که شب پرده‌های خود را افکنده بود، و او در محراب خویش بر پا ایستاده، محاسن را به دست گرفته چون مار گزیده به خود می‌پیچید و چون اندوهگینی می‌گریست، و می‌گفت: ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو! - با خودنمایی - فرا راه من آمده‌ای؟ یا شیفته‌ام شده‌ای؟ مباد که تو در دل من جای گیری. هرگز! جز مرا بفریب! مرا به تو چه نیازی است؟ من تو را سه بار طلاق گفته‌ام و باز گشتی در آن نیست. زندگانی‌ات کوتاه است و جاهت ناچیز، و آرزوی تو داشتن خُرد - نیز - آه از توشه‌اندک و درازی راه و دوری منزل و سختی در آمدنگاه.

۷۸) [و از سخنان آن حضرت است، چون کسی از او پرسید: «رفتن ما به شام به قضا و قدر خدا بود» پس از گفتار دراز، و این گزیده آن است:] وای بر تو! شاید قضاء لازم و قدر حتم را گمان کرده‌ای، اگر چنین باشد پاداش و کیفر باطل بُود، و نوید و تهدید عاطل. خدای سبحان بندگان خود را امر فرمود - و در آنچه بدان مأمورند - دارای اختیارند، و نهی نمود تا بترسند و دست باز دارند. آنچه تکلیف کرد آسان است نه دشوار و پاداش او بر - کردار - اندک، بسیار. نافرمانیش نکنند از آنکه بر او چیرند، و فرمانش نبرند از آن رو که ناگزیرند. پیامبران را به بازیچه نفرستاد، و کتاب را برای بندگان بیهوده نازل فرمود و آسمانها و زمین و آنچه میان این دو است به باطل خلق نمود. «این گمان کسانی است که کافر شدند. وای بر آنان که کافر شدند از آتش.»

۷۹) حکمت را هر جا باشد فراگیر! که حکمت - گاه - در سینه منافق بود پس در سینه‌اش بجنبد تا برون شود و با همسان‌های خود در سینه مؤمن بیارمد.

۸۰) حکمت گمشده مؤمن است. حکمت را فراگیر هر چند از منافقان باشد.

۸۱) مرد را آن بهاست که بدان نیک داناست - آن ارزی که می‌ورزی -^[۴]

۸۲) شما را به پنج چیز سفارش می‌کنم که اگر برای دسترسی بدان رنج سفر را بر خود هموار کنید، در خور است: هیچ یک از شما جز به پروردگار خود امید نبندد، و جز از گناه خود نترسد، و چون کسی را چیزی پرسند که نداند شرم نکند که گوید ندانم، و هیچ کس شرم نکند از آنکه چیزی را که نمی‌داند بیاموزد، و بر شما باد به شکیبایی که شکیبایی ایمان را چون سر است تن را، و سودی نیست تنی را که آن را سر نبود، و نه در ایمانی که با شکیبایی همبر نبود.

۸۳ [و به مردی که در ستودن او افراط کرد، و آنچه در دل داشت به زبان نیاورد فرمود:] من کمتر از آنم که بر زبان آری و برتر از آنم که در دل داری.

۸۴ آنچه از کشتار برهد دیرتر پاید و بیشتر زاید.

۸۵ آن که گفتن ندانم واگذارد، به هلاکت جای خود پای در آرد.

۸۶ تدبیر پیر را از دلیری جوان دوستتر میدارم. [و در روایتی است] از حاضر و آماده بودن جوان - برای کارزار -.

۸۷ در شگفتم از آن که نومید است و آمرزش خواستن تواند.

۸۸ [و ابو جعفر محمد بن علی باقر از او (ع) حکایت کرد که فرمود:] دو چیز در زمین مایه امان از عذاب خدا بود، یکی از آن دو برداشته شد پس دیگری را بگیری و بدان چنگ زنی: اما امانی که برداشته شد رسول خدا (ص) بود. و اما امانی که مانده است آمرزش خواستن است. خدای تعالی فرماید: «و خدا آنان را عذاب نمیکند حالی که تو در میان آنانی و خدا عذابشان نمیکند حالی که آمرزش میخواهند»

۸۹ آن که میان خود و خدا را به صلاح دارد، خدا میان او و مردم را به صلاح آرد، و آن که کار آخرت خود درست کند، خدا کار دنیای او را سامان دهد، و آن که او را از خود بر خویشتن واعظی است، خدا را بر او حافظی است.

۹۰ فقیه کامل کسی است که مردم را از آمرزش خدا مأیوس نسازد، و از مهربانی او نومیدشان نکند و از عذاب ناگهانی وی ایمنشان ندارد.

۹۱ این دلها همچون تنها به ستوه آید، پس برای - آسایش - آن سخنان گزیده حکمت را بجوئید - از هر جا که باید!

۹۲ فروتر علم آن است که بر سر زبان است و برترین، آن که میان دل و جان است.

۹۳ کسی از شما نگوید خدایا از فتنه به تو پناه میبرم! چه هیچ کس نیست جز که در فتنهای است، لیکن آن که پناه خواهد از فتنهای گمراه کننده پناهد که خدای سبحان فرماید: «بدانید که مال و فرزندان شما فتنه است»، و معنی آن این است که خدا آنان را به مالها و فرزندان میآزماید تا ناخشنود از روزی وی، و خشنود از آنرا آشکار نماید؛ و هر چند خدا داناتر از آنهاست بدانها، لیکن برای آنکه کارهایی که مستحق ثواب است از آنچه مستحق عقاب است پدید آید، چه بعضی پسران را دوست دارند و دختران را ناپسند می شمارند، و بعضی افزایش مال را پسندند و از کاهش آن ناخرسندند.

۹۴ [و او را از خیر پرسیدند فرمود:] خیر آن نیست که مال و فرزندان بسیار شود، بلکه خیر آن است که دانش فراوان گردد و بردباریات بزرگمقدار، و بر مردمان سرافرازی کنی به پرستش پروردگار. پس اگر کاری نیک کردی خدا را سپاس گویی و اگر گناه ورزیدی از او آمرزش جویی، و در دنیا خیری نبود جز دو کس را: یکی آن که گناهی ورزید و به توبه آن گناهان را در رسید، و دیگری آن که در کارهای نیکو شتاید.

۹۵ هیچ کاری با تقوی اندک نیست و چگونه اندک بود آنچه پذیرفتنی است.

۹۶ نزدیکترین مردم به پیامبران، داناترین آنان است بدآنچه آوردهاند. [سپس بر خواند:] «همانا نزدیکترین مردم به ابراهیم آناند که پیرو او گردیدند و این پیامبر و کسانی که گرویدند.» [سپس فرمود:] دوست محمد (ص) کسی است که خدا را اطاعت کند هر چند نسبش به محمد (ص) نرسد، و دشمن محمد (ص) کسی است که خدا را نافرمانی کند هر چند خویشاوند نزدیک محمد (ص) بود.

۹۷] [و شنید که مردی از خارجیان شب بیدار است در نماز و خواندن قرآن، فرمود:] به یقین خفتن به که با دو دلی نماز گزاردن.

۹۸] [و فرمود:] چون حدیثی را شنیدید آن را فهم و رعایت کنید، نه بشنوید و روایت کنید که راویان علم بسیارند و به کاربندان آن اندک در شمار.

۹۹] [و شنید که مردی میگوید «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» فرمود:] گفته ما «ما از آن خداییم» اقرار ما است به بندگی و گفته ما که «به سوی او باز میگردیم» اقرار است به تباهی و ناپایندگی.

۱۰۰] [و گروهی او را پیش رویش ستودند، فرمود:] بار خدایا تو مرا از خودم بهتر میشناسی و من خود را از آنان بیشتر میشناسم. خدایا ما را بهتر از آن کن که میپندارند و پیامرز از ما آنچه را که نمیدانند.

۱۰۱] [و ساختن حاجتها جز با سه چیز راست نیاید، خرد شمردن آن، تا بزرگ نماید. پوشیدن آن، تا آشکار گردد، و شتاب کردن در آن، تا گوارا شود.

۱۰۲] [و بر مردمان روزگاری آید که جز سخن چین را ارج نهند، و جز بدکار را خوش طبع نخوانند، و جز با انصاف را ناتوان ندانند. در آن روزگار صدقه را تاوان به حساب آرند، و بر پیوند با خویشاوند منت گذارند، و عبادت را وسیلت بزرگی فروختن بر مردم انگارند. در چنین هنگام کار حکمرانی با مشورت زنان بود، و امیر بودن از آن کودکان و تدبیر با خواجگان.

۱۰۳] [و او را دیدند با جامهای کهنه و پینه زده. سبب پرسیدند فرمود:] دل را خاشع کند و نفس را خوار، و مؤمنان بدان اقتدا کنند - در کردار - همانا دنیا و آخرت دو دشمنند نافرهم، و دو راهند مخالف هم. آن که دنیا را دوست داشت و مهر آن را در دل کاشت، آخرت را نه پسندید و دشمن انگاشت؛ و دنیا و آخرت چون خاور و باختر است و آن که میان آن دو رود چون به یکی نزدیک گردد از دیگری دور شود. و چون دو زنند در نکاح یکی شوی - که ناسازگارند و در گفتگوی -

۱۰۴] [و از نوف بکالی روایت است که شبی امیر المؤمنین (ع) را دیدم از بستر خود برون آمده نگاهی به ستارگان انداخت و فرمود: نوف خفتهای یا دیدهات باز است گفتم دیدهام باز است. فرمود:] نوف! خوشا آنان که دل از این جهان گسستند و بدان جهان بستند. آنان مردمیاند که زمین را گستر دنی خود گرفتهاند و خاک آن را بستر. و آب آن را طیب. قرآن را به جانشان بسته دارند و دعا را ورد زبان. چون مسیح دنیا را از خود دور ساختهاند - و نگاهی بدان نینداخته - نوف! داود (ع) در چنین ساعت از شب برون شد و گفت این ساعتی است که بندهای در آن دعا نکنند جز که از او پذیرفته شود، مگر آن که باج ستانند، یا گزارش کار مردمان را به حاکم رسانند، یا خدمتگزار داروغه باشد، یا عرطبه - طنبور - نوازد، یا دارنده کوبه باشد و آن طبل است. [و گفتهاند عرطبه، طبل است و کوبه، طنبور.]

۱۰۵] [همانا خدا بر عهده شما واجبهایی نهاده، آن را ضایع مکنید و حدودی برایتان نهاده از آن مگذرید و از چیزهایی تان بازداشته حرمت آن را مشکنید و چیزهایی را برای شما نگفته و آن را از روی فراموشی وانگذارده، پس خود را درباره آن به رنج میفکنید.

۱۰۶] [مردم چیزی از کار دین را برای بهبود دنیای خود وانگذارند جز آنکه خدا چیزی را که زیانش از آن بیشتر است پیشاپیش آنان آرد.

۱۰۷] [بسا دانشمند که نادانی وی او را از پای در آورد و دانش او با او بود او را سودی نکرد.

۱۰۸) به رگهای دل این آدمی گوشتپارهای آویزان است که شگفتتر چیز که در اوست آن است، و آن دل است زیرا که دل را مادهها بود از حکمت و ضدهایی مخالف آن پس اگر در دل امیدی پدید آید، طمع آن را خوار گرداند و اگر طمع بر آن هجوم آرد، حرص آن را تباه سازد، و اگر نومییدی بر آن دست یابد، دریغ آن را بکشد، و اگر خشمش بگیرد بر آشوبد و آرام نپذیرد، اگر سعادت خرسندیش نصیب شود، عنان خویشنداری از دست بدهد، و اگر ترس به ناگاه او را فرا گیرد، پرهیزیدن او را مشغول گرداند؛ و اگر گشایشی در کارش پدید آید، غفلت او را برآید؛ و اگر مالی به دست آرد، توانگری وی را به سرکشی وادارد؛ و اگر مصیبتی بدو رسد ناشکیبایی رسوایش کند؛ و اگر به درویشی گرفتار شود، به بلا دچار شود، و اگر گرسنگی بی طاقتش گرداند، ناتوانی وی را از پای بنشاند؛ و اگر پر سیر گردد، پری شکم زیانش رساند. پس هر تقصیر، آن را زیان است، و گذراندن از هر حد موجب تباهی و تاوان.

۱۰۹) ما تکیه گاه میان راهیم. آن که از پس آمد به ما رسد، و آن که پیش تاخته به ما باز گردد.

۱۱۰) فرمان خدا را بر پا ندارد جز کسی که - در حق - مدارا نکند و خود را خوار نسازد و پی طمعها نتازد.

۱۱۱) [سهل پسر حنیف أنصاری پس از بازگشت از صفین در کوفه مرد، و امام او را از هر کس بیشتر دوست میداشت فرمود:] اگر کوهی مرا دوست بدارد درهم فروریزد. [یادداشت سید رضی: و معنی آن این است که رنج بر او سخت شود و مصیبتها به سوی او شتاب گیرد. و چنین کار نکنند جز با پاکیزگان نیکوکار و گزیدگان اخیار. و این مانند فرموده اوست که:]
۱۱۲) هر که ما اهل بیت را دوست گیرد، درویشی را همچون پوشاک بپذیرد.

۱۱۳) هیچ مال از خرد سودمندتر نیست، و هیچ تنهایی ترسناکتر از خود پسندیدن، و هیچ خرد چون تدبیر اندیشیدن، و هیچ بزرگواری چون پرهیزگاری، و هیچ همنشین چون خوی نیکو، و هیچ میراث چون فرهیخته شدن، و هیچ راهبر چون با عنایت خدا همراه بودن، و هیچ سوداگری چون کردار نیک و ورزیدن، و هیچ سود چون ثواب اندوختن، و هیچ پارسایی چون باز ایستادن هنگام ندانستن احکام، و هیچ زهد چون نخواستن حرام، و هیچ دانش چون به تفکر پرداختن، و هیچ عبادت چون واجبه را ادا ساختن، و هیچ ایمان چون آزر و شکیبایی و هیچ حسب چون فروتنی، و هیچ شرف چون دانایی، و هیچ عزت چون بردبار بودن، و هیچ پشتیبان استوارتر از رأی زدن.

۱۱۴) چون نیکوکاری بر زمانه و مردم آن غالب آید و کسی به دیگری گمان بد برد، که از او فضیحتی آشکار نشده، ستم کرده است. و اگر بدکاری بر زمانه و مردم آن غالب شود و کسی به دیگری گمان نیک برد خود را فریفته است.

۱۱۵) [از او پرسیدند امیر مؤمنان خود را چگونه میبینی فرمود:] چگونه بود آن که در بقایش ناپایدار است و در تندرستیش - بیمار، - و - از آنجا که در امان است مرگ به سوی وی روان است.

۱۱۶) بسا کسی که با نعمتی که بدو دهند. به دام افتد، و با پردهای که بر گناه او پوشند فریفته گردد، و با سخن نیک که دربارهاش گویند آزموده شود، و خدا هیچ کس را به چیزی نیازمود چون مهلتی که بدو عطا فرمود.

۱۱۷) دو تن به خاطر من تباه شدند: دوستی که از اندازه نگاه نداشت و دشمنی که بغض - مرا - در دل کاشت.

۱۱۸) از دست دادن فرصت اندوهی گلوگیر است.

۱۱۹) دنیا همچون مار است سودن آن نرم و هموار، و درون آن زهر مرگبار. فریفته نادان دوستی آن پذیرد، و خردمند دانا از آن دوری گیرد.

۱۲۰] او را از قریش پرسیدند، فرمود: [اما خاندان مخزوم: گل خوشبوی قریشاند، دوست داریم با مردانشان سخن گفتن، و زنانشان را به زنی گرفتن. اما خاندان عبد شمس: در رأی دور اندیشترند و در حمایت مال و فرزند نیرومندتر. لیکن ما در آنچه به دست داریم بخشندهمتریم، و هنگام مرگ در دادن جان جوانمردتر، و آنان بیشتر به شمارند و فریبکارتر و زشت کردار، و ما گشاده زبانتر و خیرخواهتر و خوبتر به دیدار.

۱۲۱] دو کار با هم چه ناهمگون است و ناسازوار، کاری که لذتش رود و گنااهش ماند، و کاری که رنجش برود و پاداشش ماند.

۱۲۲] [و در پی جنازهای میرفت، شنید مردی میخندد فرمود: [گویا مرگ را در دنیا بر جز ما نوشتهاوند، و گویا حق را در آن بر عهده جز ما هشتهاوند، و گویی آنچه از مردگان میبینیم مسافرانند که به زودی نزد ما باز میآیند، و آنان را در گورهاشان جای میدهم و میراثشان را میخوریم، پنداری ما از پس آنان جاودان به سر میبریم. سپس پند هر پند و پند دهنده را فراموش میکنیم و نشانه قهر بلا و آفت میشویم.

۱۲۳] خوشا آن که خود را خوار انگاشت، و کسبی پاکیزه داشت، و نهادش را از بدی پرداخت، و خوی خود را نیکو ساخت و زیادت مالش را بخشید و زبان را از فزون گویی در کشید، و شرّ خود را به مردم نرساند و سنت او را کافی بود، و خود را به بدعت منسوب نگرداند.^[۵]

۱۲۴] رشک بردن زن کفران است و رشک بردن مرد ایمان.

۱۲۵] اسلام را چنان وصف کنم که کس پیش از من نکرده است. اسلام گردن نهادن است و گردن نهادن یقین داشتن، و یقین داشتن راست انگاشتن، و راست انگاشتن بر خود لازم ساختن، و بر خود لازم ساختن انجام دادن، و انجام دادن به کار نیک پرداختن.

۱۲۶] از بخیل در شگفتم، به فقری میشتابد که از آن گریزان است و توانگری از دستش میرود که آن را خواهان است، پس در این جهان چون درویشان زید، و در آن جهان چون توانگران حساب پس دهد؛ و از متکبری در شگفتم که دیروز نطفه بود و فردا مردار است، و از کسی در شگفتم که در خدا شک میکند و آفریدههای خدا پیش چشمش آشکار است؛ و از کسی در شگفتم که مردن را از یاد برده و مردگان در دیدهاش پدیدار؛ و از کسی در شگفتم که زنده شدن آن جهان را نمیپذیرد، و زنده شدن بار نخستین را میبیند؛ و در شگفتم از آن که به آبادانی ناپایدار میپردازد و خانه جاودانه را رها میسازد.

۱۲۷] آن که در کار کوتاهی ورزید دچار اندوه گردید، آن را که از مال و جانش نصیبی از آن خدا نیست خدا را بدو نیازی نیست.

۱۲۸] در آغاز سرما خود را از آن بپایید و در پایانش بدان روی نمایید که سرما با تنها آن میکند که با درختان. آغازش میسوزاند و پایانش برگ میرویانند.

۱۲۹] بزرگی آفریننده در اندیشهات، آفریده را خرد مینمایاند در دیدهات.

۱۳۰] [و چون از صفین باز میگشت، به گورستان برون کوفه نگریست و فرمود: [ای آرمیدگان خانههای هراسناک، و محلتهای تهی و گورهای تاریک، وای غنودگان در خاک! ای بی کسان، ای تنها خفتگان! ای وحشت زدگان! شما پیش از ما رفتید و ما پی شمایم و به شما رسندگان. اما خانهها، در آنها آرمیدند، اما زنان؛ به زنیشان گزیدند. اما مالها، بخش گردیدند. خبر ما جز این نیست، خبری که نزد شماست چیست؟ [سپس به یاران خود نگریست و فرمود: [اگر آنان را رخصت میدادند که سخن گویند شما را خبر میدادند که بهترین توشهها پرهیزگاری است.

۱۳۱] و شنید مردی دنیا را نکوهش میکند فرمود: [ای نکوهنده جهان، فریفته به نیرنگ آن، به ژاژه‌هایش دلباخته و به نکوهشش پرداخته. فریفته دنیایی و سرزنشش مینمایی؟ تو بر دنیا دعوی گناه داری، یا دنیا باید بر تو دعوی کند که گنهکاری؟ دنیا کی سرگشته‌ها ساخت و چسان به دام فریب انداخت؟ با خفتنگاههای پدران که پوسیدند؟ یا با خوابگاههای مادران که در خاک آرمیدند؟ چند کس را با پنجه‌های تیمار داشتی؟ و چند بیمار را با دستهای در بستر گذاشتی بهبود آنان را خواهان بودی، و دردشان را به پزشکان مینمودی. بامدادان، که دارویت آنان را بهبودی نداد، و گریهات آنان را سودی. بیمت آنان را فایده‌تی نبخشید، و آنچه خواهانش بودی به تو نرسید، و نه به نیرویت بیماری از آنان دور گردید. دنیا از او برایت نمونه‌های پرداخت، و از هلاکت‌جای وی نموداری ساخت. دنیا خانه راستی است برای کسی که آن را راستگو انگاشت، و خانه تندرستی است آن را که شناختش و باور داشت، و خانه بی‌نیازی است برای کسی که از آن توشه‌اندوخت، و خانه پند است برای آن که از آن پند آموخت. مسجد محبان خداست، و نمازگاه فرشتگان او، و فرود آمد نگاه وحی خدا و تجارت‌جای دوستان او. در آن آمرزش خدا را به دست آوردند و در آنجا بهشت را سود بردند. چه کسی دنیا را نکوهد حالی که بانگ برداشته است که جدا شدنی است، و فریاد کرده است که ناماندنی است، گفته است که خود خواهد مرد و از مردمش کسی جان به در نخواهد برد. با محنت خود از محنت برای آنان نمونه ساخت، و با شادمانیش آنان را به شوق شادمانی انداخت. شامگاه به سلامت گذشت و بامداد با مصیبتی جانگداز برگشت، تا مشتاق گرداند و بترساند، و بیم دهد و پرهیزاند. پس مردمی در بامداد پشیمانی بدگوی او بودند و مردمی روز رستاخیز او را ستودند. دنیا به یادشان آورد، و یادآور شدند. با آنان سخن گفت و گفته او را راست داشتند. و پندشان داد، و از پند او بهره برداشتند.

۱۳۲] خدا را فرشته‌های است که هر روز بانگ برمی‌دارد: بزایید برای مردن و فراهم کنید برای نابود گشتن و بسازید برای ویران شدن.

۱۳۳] دنیا خانه‌های است که از آن بگذرند، نه جایی که در آن به سر برند، و مردم در آن دو گونهند: یکی آن که خود را فروخت و خویش را به تباهی انداخت، و دیگری که خود را خرید و آزاد ساخت.

۱۳۴] دوست از عهده دوستی برنیاید تا برادر خود را در سه چیز نیاید: هنگامی که به بلا گرفتار شود، هنگامی که حاضر نبود، هنگامی که درگذرد.

۱۳۵] کسی را که چهار چیز دادند از چهار چیز محروم نباشد: آن را که دعا دادند از پذیرفته‌شدن محروم نماند؛ و آن را که توبه روزی کردند، از قبول گردیدن؛ و آن را که آمرزش خواستن نصیب شد، از بخشوده گردیدن؛ و آن را که سپاس عطا شد از فزوده گشتن. و گواه این جمله کتاب خداست که درباره دعاست «مرا بخوانید تا پذیرم.» و در آمرزش خواستن گفته است: «آن که کاری زشت کند یا بر خود ستم کند سپس از خدا آمرزش خواهد، خدا را بخشنده و مهربان میابد.» و درباره سپاس گفته است: «اگر سپاس گفتید برای شما میافزایم.» و در توبت گفته است: «بازگشت به خدا برای کسانی است که از نادانی کار زشت میکنند، سپس زود باز میگردند، خدا بر اینان میبخشاید و خدا دانا و حکیم است.»

۱۳۶] نماز تقرب هر پرهیزگار است و حج جهاد هر ناتوان، و برای هر چیز زکاتی است و زکات تروزه است، و جهاد زن بودن شوی را به فرمان.

۱۳۷] روزی را با دادن صدقه فرود آرید.

۱۳۸] آن که عوض را باور کند، در بخشش جوانمرد بُود.

۱۳۹] یاری - خدا - آن اندازه رسد که به کار داری.

۱۴۰) آن که میانهروی گزید، درویش نگردید.

۱۴۱) آن را که نانخور کم است یکی از دو توانگریاش فراهم است.

۱۴۲) دوستی ورزیدن نیمی از خرد است.

۱۴۳) اندوه خوردن نیم کهنسال شدن است.

۱۴۴) شکیبایی به اندازه مصیبت فرود آید، و آن که به هنگام مصیبت دست بر رانهایش زند ثوابش به دست نیاید.

۱۴۵) بسا روزهدار که از روزه خود جز گرسنگی و تشنگی بهره نبرد، و بسا برپا ایستاده که از ایستادن جز بیداری و رنج بری نخورد. خوشا خواب زیرکان و خوشا روزه گشادن آنان.

۱۴۶) ایمان خود را با صدقه نگاه دارید، و مالهاتان را با زکات دادن، و موجهای بلا را با دعا برانید.

۱۴۷) [کمیل پسر زیاد گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) دست مرا گرفت و به بیابان برد، چون به صحرا رسید آهی دراز کشید و گفت:] ای کمیل! این دلها آوندهاست، و بهترین آنها نگاهدارندهترین آنهاست. پس آنچه تو را میگویم از من به خاطر دار: مردم سه دستهند: دانایی که شناسای خداست، آموزندهای که در راه رستگاری کوشاست، و فرومایگانی رونده به چپ و راست که درهم آمیزند، و پی هر بانگی را گیرند و با هر باد به سویی خیزند. نه از روشنی دانش فروغی یافتند و نه به سوی پناهگاهی استوار شتافتند. کمیل! دانش به از مال است که دانش تو را پاسبان است و تو مال را نگهبان. مال با هزینه کردن کم آید، و دانش با پراکنده شدن بیفزاید، و پرورده مال با رفتن مال - با تو - نپاید. ای کمیل پسر زیاد! شناخت دانش، دین است که بدان گردن باید نهاد. آدمی در زندگی به دانش طاعت - پروردگار - آموزد و برای پس از مرگ نام نیک اندوزد، و دانش فرمانگذارست و مال فرمانبردار. کمیل! گنجوران مالها مردهاند گر چه زندهاند، و دانشمندان چندان که روزگار پاید، پایندهاند. تنهاشان ناپدیدار است و نشانههایشان در دلها آشکار. بدان که در اینجا [و به سینه خود اشارت فرمود] دانشی است انباشته، اگر فراگیری برای آن مییافتم. آری یافتم آن را که تیز دریافت بود، لیکن امین نمینمود، با دین دنیا میاندوخت و به نعمت خدا بر بندگانش برتری میجست، و به حجت علم بر دوستان خدا بزرگی میفروخت. یا کسی که پیروان خداوندان دانش است، اما در شناختن نکتههای باریک آن او را نه بینش است. چون نخستین شبهت در دل وی راه یابد درماند - و راه زدودن آن را یافتن نتواند. - بدان - که برای فرا گرفتن دانشی چنان - نه این در خور است و نه آن. یا کسی که سخت در پی لذت است و رام شهوت راندن یا شیفته فراهم آوردن است و مالی را بر مال نهادن. هیچ یک از اینان اندک پاسداری دین را نتواند و بیشتر به چارپای چرنده ماند. مرگ دانش این است و مردن خداوندان آن چنین. بلی زمین تهی نماند از کسی که حجت بر پای خداست، یا پدیدار و شناخته است و یا ترسان و پنهان از دیدههاست. تا حجت خدا باطل نشود و نشانههایش از میان نرود، و اینان چندانند، و کجا جای دارند؟ به خدا سوگند اندک به شمارند، و نزد خدا بزرگمقدار. خدا حجتها و نشانههای خود را به آنان نگاه میدارد، تا به همانندهای خویشش بسپارند و در دلهای خویشش بکارند. دانش، نور حقیقت بینی را بر آنان تافته و آنان روح یقین را دریافته و آنچه را ناز پروردگان دشوار دیدهاند آسان پذیرفتهاند. و بدانچه نادانان از آن رمیدهاند خو گرفته. و همنشین دنیایند با تنها، و جانشان آویزان است در ملاء اعلی. اینان خدا را در زمین او جانشینانند و مردم را به دین او میخوانند. وه که چه آرزومند دیدار آنانم؟ کمیل اگر خواهی بازگرد.

۱۴۸) آدمی نهفته در زیر زبان خویش است.

۱۴۹) کسی که ارج خود شناخت جان خود را باخت.

۱۵۰] و به مردی که از او خواست تا پندش دهد فرمود: [از آنان مباش که به آخرت امیدوار است بی آنکه کاری سازد، و به آرزوی دراز توبه را واپس اندازد. درباره دنیا چون زاهدان سخن گوید، و در کار دنیا راه جویندگان دنیا را پوید. اگر از دنیا بدو دهند سیر نشود، و اگر از آن بازش دارند خرسند نگرند. در سپاس آنچه بدان داده‌اند ناتوان است، و از آنچه مانده فزونی را خواهان. از کار بد باز میدارد، و خود باز نمیایستد، و بدانچه خود نمیکند فرمان می‌دهد. نیکوان را دوست میدارد، و کار او کار آنان نیست و گناهکاران را دشمن میدارد، و خود از آنان یکی است. مرگ را خوش نمیدارد، چون گناهانش بسیار است و بدانچه به خاطر آن از مردن میترسد در کارست. اگر بیمار شود پیوسته در پشیمانی است، و اگر تندرست باشد سرگرم خوشگذرانی. چون عافیت یابد به خود بالان است، و چون گرفتار بلا شود نومید و نالان. اگر بلایی بدو رسد، به زاری خدا را خواند، و اگر امیدی یابد مغرور روی برگرداند. در آنچه درباره آن به گمان است، هوای نفس خویش را به فرمان است، و درباره آنچه یقین دارد در چیرگی بر نفس ناتوان. از کمتر گناه خود بر دیگری ترسان است، و بیشتر از - پاداش - کرده او را برای خود بیوسان. اگر بی‌نیاز شود سرمست گردد و مغرور، و اگر مستمند شود مأیوس و سست و رنجور، چون کار کند در کار کوتاه است و چون بخواهد بسیار خواه است. چون شهوت بر او دست یابد گناه را مقدم سازد، و توبه را واپس اندازد و چون رنجی بدو رسد از راه شرع و ملت برون تازد. آنچه را مایه عبرت است وصف کند و خود عبرت نگیرد، و در اندرز دادن مبالغه کند و خود اندرز نپذیرد. در گفتن، بسیار گفتار، و در عمل اندک کردار در آنچه ناماندنی است خود را بر دیگری پیش دارد، و آنچه را ماندنی است آسان شمارد. غنیمت را غرامت پندارد و غرامت را غنیمت انگارد. از مرگ بیم دارد و فرصت را وامیگذارد. گناه جز خود را بزرگ میانگارد و بیشتر از آن را که خود کرده، خرد به حساب می‌آورد، و از طاعت خود آن را بسیار میداند که ماندش را از جز خود ناچیز مینداند. پس او بر مردم طعنه زند و با خود کار به ریا و خیانت کند. با توانگران به بازی نشستن را دوستتر دارد تا با مستمندان در یاد - خدا - پیوستن. به سود خود بر دیگری حکم کند و برای دیگری به زیان خود رأی ندهد، و دیگران را راه نماید و خود را گمراه نماید. پس فرمان او را میبرند و او نافرمانی میکند. و - حق خود را - به کمال میستاند و - حق دیگری را - به کمال نمیدهد. از مردم میترسد، نه در راه طاعت خدا و از خدا نمیترسد در راه طاعت بندها.

۱۵۱) هر کس را سرانجامی است، شیرین و یا تلخکامی است.

۱۵۲) هر بختیاری را بخت برگشتنی است، و آنچه برگشت پنداری نبوده و نیست.

۱۵۳) شکیبا پیروزی را از کف ندهد اگر چه روزگارانی بر او بگذرد.

۱۵۴) آن که به کار کسانی خشنود است، چنان است که در میان کار آنان بوده است، و هر که در باطلی پا نهاد، دو گناه بر گردن وی افتاد، گناه کردار و گناه خشنودی بدان کار.

۱۵۵) چنگ در پیمانهای کسانی در آرید که چشم وفا از ایشان دارید.

۱۵۶) آنان را طاعت دارید که در ناشناختنشان عذری ندارید.^[۶]

۱۵۷) شما را نمایانند اگر میدیدید، و راه نمودند اگر مییافتید، و شنوانند اگر میشنیدید.

۱۵۸) برادرت را با نیکویی بدو سرزنش کن، و گزند وی را به بخشش بدو به وی بازگردان.

۱۵۹) آن که خود را در جاهایی که موجب بدگمانی است نهاد، آن را که گمان بد بدو برد سرزنش مکناد.

۱۶۰) هر که بر ملک دست یافت تنها خود را دید و از دیگران رو بتافت.

۱۶۱) هر که خود رأی گردید به هلاکت رسید، و هر که با مردمان رأی بر انداخت خود را در خرد آنان شریک ساخت.

- ۱۶۲) آن که راز خود را نهان داشت، اختیار را به دست خویش گذاشت.
- ۱۶۳) تنگدستی بزرگتر مرگ است.
- ۱۶۴) آن که حق کسی را گزارد که حقش را به جا نیارد، به بندگی او اعتراف دارد.
- ۱۶۵) آفریده را فرمان بردن نشاید آنجا که نافرمانی آفریننده لازم آید.
- ۱۶۶) مرد را سرزنش نکنند که چرا حق خود را دیر درخواست نمود، بلکه او را عیب کنند که دست بدانچه از آن او نیست گشود.
- ۱۶۷) خود پسندیدن مانع به زیادت رسیدن است.
- ۱۶۸) مرگ نزدیک است و همصحبتی - دنیا - اندک.
- ۱۶۹) برای کسی که دو دیده‌اش بیناست، بامداد، روشن و هویدا است.
- ۱۷۰) دست از گناه برداشتن آسانتر تا روی به توبه داشتن.
- ۱۷۱) بسا یک خوردن که مانع شود لذت از خوردنیها را بردن.
- ۱۷۲) مردم دشمن آنند که نمیدانند.
- ۱۷۳) آن که پیشاپیش رایها تاخت، درست را از خطا باز شناخت.
- ۱۷۴) هر که برای خدا خشم کرد، باطل را هر چند سخت بود از پا در آورد.
- ۱۷۵) چون از کاری ترسی بدان در شو، که خود را سخت پاییدن دشوارتر تا در نشدن در کار و ترسیدن.
- ۱۷۶) فراخ سینه‌گی و بردباری، دستافزار سروری است و سالاری.
- ۱۷۷) با پاداش دادن به نیکوکار بدکار را بیازار.
- ۱۷۸) بدی را از سینه جز خود بر کن با کندن آن از سینه خویشتن.
- ۱۷۹) ستیز، تدبیر را باطل کند.
- ۱۸۰) آزمند بودن، جاودان بندگی نمودن است.
- ۱۸۱) کوتاهی در کار را پشیمانی بار است و دور اندیشی را سلامت در کنار.
- ۱۸۲) آنجا که گفتن باید خاموشی نشاید، و آنجا که ندانند، به که خاموش مانند.
- ۱۸۳) دو دعوی خلاف هم نیست جز که یکی را روی در گمراهی است.
- ۱۸۴) از آن هنگام که حق را به من نمودند در آن دو دل نگردیدم.
- ۱۸۵) دروغ نگفتم و دروغ نشنودم، و گمراه نشدم و کسی را گمراه ننمودم.
- ۱۸۶) آن که نخست دست به ستم گشاید فردا پشت دست خاید.
- ۱۸۷) رخت بر بستن نزدیک است.
- ۱۸۸) آن که با حق بستیزد خون خود بریزد.
- ۱۸۹) هر که را شکیبایی نرھاند بی تپایش تباه گرداند.

۱۹۰) شگفتا خلافت از راه همصحبتی به دست آید. [و شعری از او در این باره روایت شده است:] اگر با شورا کار آنان را به دست گرفتی چه شورایی بود که رأی دهندگان در آنجا نبودند. و اگر از راه خویشاوندی بر مدعیان حجت آوردی، دیگران از تو به پیامبر نزدیکتر و سزاوارتر بودند.

۱۹۱) آدمی در جهان نشانه است و تیرهای مرگ بدو روانه، و غنیمتی است - در میان - و مصیبتها بر او پیشدستی کنان. و با هر نوشیدنی، - نای - گرفنی است و با هر لقمهای طعام در گلو ماندنی، و بنده به نعمتی نرسد تا از نعمتی بریده نشود، و به پیشباز روزی از زندگی خود نرود تا روزی از آنچه او راست سپری نشود. پس ما یاران مرگیم و جانها مان نشانه مردن، پس چسان امیدوار باشیم جاودانه به سر بردن و این شب و روز بنایی را بالا نبرند جز که در ویران کردن آن بناختند و درپراکندند آنچه فراهم ساختند.

۱۹۲) پسر آدم! آنچه بیش از خوراک روزانهات کسب نمودی در آن گنجور جز خود بودی.

۱۹۳) دلها را هوایی است و روی آوردنی و پشت کردنی، پس دلها را آنگاه به کار گیرید که خواهان است و روی در کار، چه دل اگر به ناخواه به کاری وادار شود، کور گردد.

۱۹۴) چون خشمناک شوم، کی خشم خود را فرو نشانم؟ آنگاه که انتقام گرفتن نتوانم، تا مرا گویند اگر شکیبای باشی - بهتر - یا آنگاه که توانم تا مرا گویند اگر ببخشایی - نیکوتر -.

۱۹۵) [و بر پلیدی که در پارگین بود گذشت و فرمود:] این چیزی است که بخیلان در آن بخل میورزیدند. [و در روایت دیگری است که فرمود:] این چیزی است که دیروز بر سر آن همچشمی میکردید.

۱۹۶) آنچه از مالت رفت و تو را پند آموخت، از دستت نشد و نسوخت.

۱۹۷) این دلها همچون تنها به ستوه آید پس برای - راحت - آن، سخنان تازه حکمت باید.

۱۹۸) [و چون گفته خوارج را شنید که حکومت جز از آن خدا نیست، فرمود:] سخن حقی است که بدان باطلی را خواهند.

۱۹۹) [و در وصف جمع فرومایگان فرمود:] آنانند که چون فراهم آیند پیروز گردند، و چون پراکنده گردند شناخته نشوند [و گفتهاند امام فرمود:] آنانند که چون فراهم آیند زیان رسانند و چون پراکنده شوند سود دهند. [گفتند زیان فراهم آمد نشان را دانستیم سود پراکنده شدنشان چیست؟ فرمود:] خداوندان پیشهها به سر پیشههای خود باز گردند و مردم از آنان سود برند: چون بنا که بر سر ساختن بنای خود رود و بافنده که به کار گاهش و نانوا که به نانوا خانه باز گردد.

۲۰۰) [جنایتکاری را نزد او آوردند و گروهی فرومایگان با وی بودند، فرمود:] خوش مباد چهرههایی که جز به هنگام زشتی و شر دیده نشود.

۲۰۱) با هر آدمی دو فرشته است که او را میپایند و چون قدر - الهی - رسد بدان واگذارش نمایند، و مدت زندگانی که برای انسان است چون سپری وی را نگهبان است.

۲۰۲) [و طلحه و زبیر بدو گفتند با تو بیعت میکنیم به شرط آنکه ما را در خلافت شریک کنی، فرمود:] نه، لیکن شما شریکید در نیرو بخشیدن و یاری از شما خواستن، و دو یارید به هنگام ناتوانی و به سختی درماندن.

۲۰۳) مردم از خدایی بترسید که اگر گفتید میشوند و اگر در دل نهفتید میداند. و بر مرگی پیشی گیرید که اگر از آن گریختید به شما میرسد، و اگر ایستادید شما را میگیرد، و اگر فراموشش کردید شما را به یاد میآورد.

۲۰۴) آن که سپاس نیکی تو را نگرارد، مبادا به نیکویی کردنت بیرغبت گرداند، چه بُود که کسی تو را بدان نیکی سپاس دارد که سودی از آن بر ندارد، و بود که از سپاس سپاسگزار بیایی بیش از تباہ کرده کافر نعمت غدار، «و خدا نیکوکاران را دوست میدارد.»

۲۰۵) هر آوندی بدانچه در آن نهند تنگ شود جز آوند دانش که هر چه در آن نهند فراختر گردد.

۲۰۶) نخستین عوض بردبار از بردباری خود آن بود که مردم برابر نادان یار او بوند.

۲۰۷) اگر بردبار نیستی خود را به بردباری وادار چه کم است کسی که خود را همانند مردمی کند و از جمله آنان نشود.

۲۰۸) آن که حساب نفس خود کرد سود برد، و آن که از آن غافل ماند زیان دید، و هر که ترسید ایمن شد و هر که پند گرفت بینا گردید. و آن که بینا شد فهمید و آن که فهمید دانش ورزید.

۲۰۹) دنیا پس از سرکشی روی به ما نهد، چون ماده شتر بدخو که به بچه خود مهربان بود، سپس این آیه را خواند «و میخواهیم بر آنان که مردم ناتوانشان شمردهاند منت نهیم و آنان را امامان و وارثان گردانیم.»

۲۱۰) از خدا بترسید، ترسیدن وارستهای که دامن به کمر زده و خود را آماده ساخته، و در فرصتی که داشته کوشیده و ترسان به راه بندگی تاخته و نگریسته است در آنجا که رخت بایدش کشید و پایان کار و عاقبتی که بدان خواهد رسید.

۲۱۱) جوانمردی آبروها را پاسبان است و بردباری بی خرد را بند دهان و گذشت پیروزی را زکات است و فراموش کردن آن که خیانت کرده برای تو مکافات، و رأی زدن دیده راه یافتن است، و آن که تنها با رأی خود ساخت خود را به مخاطره انداخت، و شکیبایی دور کننده سختیهای روزگار است و ناشکیبایی زمان را - بر فرسودن آدمی یار، و گرامیترین بینایی وانهادن آرزوهاست و بسا خرد که اسیر فرمان هواست، و تجربت اندوختن، از توفیق بود و دوستی ورزیدن پیوند با مردم را فراهم آرد، و هرگز امین مشمار آن را که به ستوه بُود و تاب نیارد.

۲۱۲) خود پسندیدن آدمی، یکی از حسودان خرد اوست.

۲۱۳) بر آزار و درد بایدت تحمل نمود و گرنه هرگز خرسند نخواهی بود.

۲۱۴) هر که را نهال - خوی و خلق - به بار بود، شاخ و بر او بسیار بود.

۲۱۵) جدال تدبیر را ویران کند.

۲۱۶) آن که به نوایی رسید خود را از دیگران برتر دید.

۲۱۷) در دگرگونی روزگار گوهر مردان است پدیدار.

۲۱۸) رشک بردن دوست از خالص نبودن دوستی اوست.

۲۱۹) قربانگاه خردها را بیشتر - آنجا توان یافت - که برق طمعها بر آن تافت.

۲۲۰) از عدالت نبود حکم نمودن به گمان.

۲۲۱) ستم راندن بر بندگان بدترین توشه است برای آن جهان.

۲۲۲) از شریفترین کردار مرد بزرگوار آن است که از آنچه میداند غفلت نماید.

۲۲۳) هر که پوشش شرم گزیند کس عیب او نبیند.

۲۲۴) با خاموش بودن بسیار، وقار پدیدار شود و با دادن داد، دوستان فراوان گردند و با بخشش، بزرگی قدر آشکار گردد و با فروتنی، نعمت تمام و پایدار، و با تحمل رنجها سروری به دست آید و به عدالت کردن دشمن از پا در آید. و با بردباری برابر بی‌خرد، یاران بسیار یابد.

۲۲۵) شگفت است از رشک بران که غافلند از تندرستی مردمان.

۲۲۶) طمعکار در بند خواری گرفتار است.

۲۲۷) [و او را از ایمان پرسیدند، فرمود:] ایمان، شناختن به دل است و اقرار به زبان و با اندامها بردن فرمان.

۲۲۸) آن که از دنیا اندوهناک است، از قضای خدا خشمناک است. و آن که از مصیبتی که بدو رسیده گله آرد، از پروردگار خود شکوه دارد و آن که نزد توانگر رفت و به خاطر مالداري وی از خود خواری نشان داد دو ثلث دینش را به باد داد، و آن که قرآن خواند و مرد و راه به دوزخ برد از کسانی بود که آیات خدا را به فسوس گرفت و افسانه شمرد، و آن که دلش به دوستی دنیا شیفته است دل وی به سه چیز آن چسبیده است: اندوهی که از او دست بر ندارد، و حرصی که او را وانگذارد، و آرزویی که آن را به چنگ نیارد.

۲۲۹) قناعت دولتمندی را بس و خوی نیک نعمتی بود در دسترس. [و حضرتش را از - معنی - «فَلْتَحْيِيْنَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً» پرسیدند، فرمود:] آن قناعت است.

۲۳۰) با کسی که روزی روی بدو آورده شریک شوید که او توانگری را سزاوارتر است و روی آوردن بخت بر وی شایسته‌تر.

۲۳۱) [و درباره فرموده خدا «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» گفت:] عدل انصاف است و احسان نیکویی کردن.

۲۳۲) آن که با دست کوتاه ببخشد او را با دست دراز ببخشند.^[۷]

۲۳۳) [و به فرزند خود حسن فرمود:] کسی را به رزم خود معواه و اگر تو را به رزم خواندند پذیر، چه آن که دیگری را به رزم خواند ستمکار است، و ستمکار شکست خورده و خوار.

۲۳۴) نیکوترین خوی زنان زشتترین خوی مردان است: به خود نازیدن و ترس، و بخل ورزیدن. پس چون زن به خویش نازد، رخصت ندهد که کسی بدو دست یازد، و چون بخل آرد، مال خود و مال شویش را نگاه دارد، و چون ترسان بود، از هر چه بدو روی آرد هراسان بود.

۲۳۵) [و او را گفتند خردمند را برای ما بستای فرمود:] خردمند آن بود که هر چیزی را به جای خود نهد. [پس او را گفتند نادان را برای ما وصف کن، گفت:] وصف کردم.

۲۳۶) به خدا که این دنیای شما در دیده من خوارتر از استخوان خوکی است که در دست گری باشد.

۲۳۷) مردمی خدا را به امید بخشش پرستیدند، این پرستش بازرگانان است، و گروهی او را از روی ترس عبادت کردند و این عبادت بردگان است، و گروهی وی را برای سپاس پرستیدند و این پرستش آزادگان است.

۲۳۸) زن همهاش بدی است و بدتر چیز او این که از او چاره نیست.

۲۳۹) آن که زمام خود را به دست سستی سپارد، حقوق را خوار دارد، و آن که سخن چین را پیروی کند، دوست را از دست بدهد.

۲۴۰) سنگی که به غضب در خانه است، در گرو ویرانی کاشانه است.

۲۴۱) روز ستم‌دیده بر ستمکار سختتر است، از روز ستمکار بر ستم کشیده.

۲۴۲) از خدا بترس هر چند ترسی اندک بود، و میان خود و خدا پردهای بنه هر چند تنگ بود.

۲۴۳) هر گاه پاسخها همانند و در هم بود، پاسخ درست پوشیده و مبهم بود.

۲۴۴) خدا را در هر نعمتی حقی است، هر که آن حق از عهده برون کند خدا نعمت را بر او افزون کند و آن که در آن کوتاهی روا دارد خود را در خطر از دست شدن نعمت گزارد.

۲۴۵) چون توانایی بیفزاید، خواهش کم آید.

۲۴۶) از گریختن نعمتها بترسید که هر گریختهای باز نخواهد گردید.

۲۴۷) جوانمردی مهرآورتر از خویشاوندی است.

۲۴۸) آن که به تو گمان نیک برد - با نیکویی در کار - گمان وی را راست دار!

۲۴۹) بهترین کارها آن بود که به ناخواه خود را بدان واداری.

۲۵۰) خدا را شناختم، از سست شدن عزیمتها، و گشوده شدن بستنها.

۲۵۱) تلخی این جهان شیرینی آن جهان است و شیرینی این جهان تلخی آن جهان.

۲۵۲) خدا ایمان را واجب کرد برای پاکی از شرک و ورزیدن، و نماز را برای پرهیز از خود بزرگ دیدن، و زکات را تا موجب رسیدن روزی شود، و روزه را تا اخلاص آفریدگان آزموده گردد، و حج را برای نزدیک شدن دینداران، و جهاد را برای ارجمندی اسلام و مسلمانان، و امر به معروف را برای اصلاح کار همگان، و نهی از منکر را برای بازداشتن بی خردان، و پیوند با خویشاوندان را به خاطر رشد و فراوان شدن شمار آنان، و قصاص را تا خون ریخته نشود، و برپا داشتن حد را تا آنچه حرام است بزرگ نماید، و ترک میخوارگی را تا خرد برجای ماند، و دوری از دزدی را تا پاکدامنی از دست نشود، و زنا را وانهادن تا نسب نیالاید، و غلامبارگی را ترک کردن تا نژاد فراوان گردد، و گواهی دادنها را - بر حقوق - واجب فرمود تا حقوق انکار شده استیفا شود، و دروغ نگفتن را تا راستگویی حرمت یابد، و سلام کردن را تا از ترس ایمنی آرد، و امامت را تا نظام امت پایدار باشد، و فرمانبرداری را تا امام - در دیدهها - بزرگ نماید.

۲۵۳) ستمکار را چنین سوگند دهید، اگر بایدهش سوگند دادن: که او از حول و قوت خدا بیزار است، چه او اگر به دروغ چنین سوگندی خورد در کیفرش شتاب شود، و اگر سوگند خورد به خدایی که جز او خدایی نیست در کیفرش تعجیل نبایست چه او خدا را یگانه دانست.

۲۵۴) پسر آدم! وصی خود در مال خویش باش، و در آن چنان کن که خواهی پس از تو کنند.

۲۵۵) تندخویی دیوانگی است، چرا که تندخو پشیمان شود و اگر پشیمان نشد دیوانگی او استوار بود.

۲۵۶) حسد چون کم بود، تن درست و بی غم بود.

۲۵۷) کمیل! کسان خود را بگو تا پسین روز پی ورزیدن بزرگیها شوند و شب پی بر آوردن نیاز خفتهها. چه، بدان کس که گوش او بانگها را فرا گیرد، هیچ کس دلی را شاد نکند جز که خدا از آن شادمانی برای وی لطفی آفریند، و چون بدو مصیبتی رسد آن لطف همانند آبی که سرازیر شود روی به وی نهد، تا آن مصیبت را از او دور گرداند چنانکه شتر غریبه را - از چراگاه - دور سازند.

۲۵۸) چون تنگدست شدید به صدقه دادن با خدا سودا کنید.

۲۵۹) وفا با بیوفایان، بیوفایی است با خدا، و بیوفایی با بیوفا وفا بود نزد خدا.

۲۶۰) بسا کس که بانیکویی بدو گرفتار گردیده است و بسا مغرور بدانکه گناهِش پوشیده است، و بسا کس که فریب خورد به سخن نیکویی که درباره او بر زبانها رود، و خدا هیچ کس را نیازمود چون کسی که او را در زندگی مهلتی بود.

۲۶۱) [چون خبر غارت بردن یاران معاویه را بر انبار شنید خود پیاده به راه افتاد تا به نخیلهرسید. مردم در نخيله بدو پیوستند و گفتند ای امیر مؤمنان ما کار آنان را کفایت میکنیم. امام فرمود:] شما از عهده کار خود بر نمیآید چگونه کار دیگری را برایم کفایت مینمایید اگر پیش از من رعیت از ستم فرمانروایان مینالید، امروز من از ستم رعیت خود مینالم. گویی من پیروم و آنان پیشوا، من محکومم و آنها فرمانروا. [چون امام این سخن را ضمن گفتاری درازی فرمود که گزیده آن در خطبههای نهج البلاغه آمده است، دو مرد از یاران وی نزد او آمدند، یکی از آن دو گفت: من جز خودم و برادرم را در اختیار ندارم، ای امیر مؤمنان فرمان ده تا انجام دهم امام فرمود:] شما کجا و آنچه من میخواهم کجا؟

۲۶۲) [و گفتهاند حارث بن حوث نزد او آمد و گفت چنین پنداری که من اصحاب جمل را گمراه میدانم؟ فرمود:] حارث تو کوتاهیانه نگرستی نه عمیق و زیرکانه، و سرگردان ماندی. تو حق را نشناختی تا بدانی اهل حق چه کسانی و نه باطل را تا بدانی پیروان آن چه مردمانند. [حارث گفت من با سعید بن مالک و عبدالله بن عمر کناره میگیرم فرمود:] سعید و عبدالله بن عمر نه حق را یاری کردند و نه باطل را خوار ساختند.

۲۶۳) همنشین پادشاه همچون شیر سوار است، حسرت سواری او خوردند و خود بهتر داند که در چه کار است.

۲۶۴) به بازماندگان دیگران نیکی کنید تا بر بازماندگان شما رحمت آرند.

۲۶۵) گفتار حکیمان اگر درست باشد درمان است، و اگر نادرست بود درد - تن و جان -.

۲۶۶) و مردی از او خواست تا ایمان را به وی بشناساند، فرمود:] چون فردا شود نزد من بیا، تا در جمع مردمان تو را پاسخ گویم، تا اگر گفته مرا فراموش کردی دیگری آن را به خاطر سپارد که گفتار چون شکار رمنده است یکی را به دست شود و یکی را از دست برود.^[۸]

۲۶۷) ای پسر آدم! اندوه روز نیامدهات را بر روز آمدهات میفزا که اگر فردا از عمر تو ماند، خدا روزی تو را در آن رساند.

۲۶۸) دوستت را چندان دوست مدار! مبادا که روزی دشمنت شود و دشمنت را چندان کینه موز که بود روزی دوست گردد.

۲۶۹) مردم دنیا در کار دنیا دو گونهاند: آن که برای دنیا کار کرد و دنیا او را از آخرتش بازداشت، بر بازماندهاش از درویشی ترسان است و خود از دنیا بر خویشتن در امان. پس زندگانی خود را در سود دیگری دربازد. و آن که در دنیا برای پس از دنیا کار کند، پس بی آنکه کار کند بهره وی را از دنیا بسوی او تازد، و هر دو نصیب را فراهم کرده و هر دو جهان را به دست آورده، چنین کس را نزد خدا آبروست و هر چه از خدا خواهد از آن اوست.

۲۷۰) [و گفتهاند که در روزگار خلافت عمر بن خطاب از زیور کعبه و فراوانی آن نزد وی سخن رفت، گروهی گفتند اگر آن را به فروش رسانی و به بهایش سپاه مسلمانان را آماده گردانی ثوابش بیشتر است. کعبه را چه نیاز به زیور است عمر قصد چنین کار کرد و از امیرالمؤمنین پرسید، فرمود:] [قرآن بر پیامبر(ص) نازل گردید و مالها چهار قسم بود: مالهای مسلمانان که آن را به سهم هر یک میان میراث بران قسمت نمود. و غنیمت جنگی که آن را بر مستحقانش توزیع فرمود. و خمس که آن را در جایی که باید نهاد. و صدقاتکه خدا آن را در مصرفهای معین قرار داد. در آن روز کعبه زیور داشت و خدا آن را بدان حال

که بود گذاشت. آن را از روی فراموشی رها نمود و جایش بر خدا پوشیده نبود. تو نیز آن را در جایی بنه که خدا و پیامبر او مقرر فرمود. [عمر گفت اگر تو نبودی رسوا میشدیم و زیور را به حال خود گذارد.]

(۲۷۱) [و روایت شده است که دو مرد را نزد او آوردند که از مال خدا دزدی کرده بودند: یکی از آن دو بنده بود از بیت المال مسلمانان، و دیگری در ملک مردمان. فرمود:] اما آن یکی از مال خداست و حدی بر او نیست چه مال خدا برخی از مال خدا را خورده، و اما دیگری بر او حد جاری است و دست او را برید.

(۲۷۲) اگر دو پایم را در این لغزشگاه استوار ماند^[۹] چیزهایی را دگرگون کنم.^[۱۰]

(۲۷۳) به یقین بدانید که خدا بندهاش را - هر چند چاره‌اندیشیاش نیرومند بود و جستجویش به نهایت و قوی در ترفند - بیش از آنچه در ذکر حکیم برای او نگاشته مقرر نداشته، و بنده ناتوان و اندک حيله را منع نفرماید که در پی آنچه او را مقرر است برآید، و آن که این داند و کار بر وفق آن راند، از همه مردم آسوده‌تر بود و سود بیشتر برد، و آن که آن را واگذارد و بدان یقین نیارد دل مشغولیش بسیار است و بیشتر از همه زیانبار، و - بسا نعمت خوار که به نعمت فریب خورد و سرانجام گرفتار گردد، و بسا مبتلا که خدایش بیازماید تا بدو نعمتی عطا فرماید. پس ای سودخواهنده سپاس افزون کن و شتاب کمتر، و بیش از آنچه تو را روزی است انتظار مبر!

(۲۷۴) دانش خود را نادانی میانگارید، و یقین خویش را گمان میندارید، و چون دانستید دست به کار آرید، و چون یقین کردید پای پیش گذارید.

(۲۷۵) طمع کشاننده به هلاکت است و نارهاننده، و ضامنی است حق ضمانت نگزارنده، و بسا نوشنده که گلویش بگیرد و پیش از سیراب شدن بمیرد، و ارزش چیزی که بر سر آن همچشمی کنند هر چند بیشتر بود مصیبت از دست دادنش بزرگتر بود، و آرزوها دیده بصیرت را کور سازد و بخت سوی آن کس که در پی آن نبود تازد.

(۲۷۶) خدایا به تو پناه میبرم که بروم در دیدهها نیکو نماید و درونم در آنچه از تو نهان میدارم به زشتی گراید، پس خود را نزد مردم بیارایم به ریا و خودنمایی که تو بهتر از من بدان دانایی، پس ظاهر نکویم را برای مردمان آشکار دارم و بدی کردارم را نزد تو آرم تا خود را به بندگان تو نزدیک گردانم، و از خوشنودی تو به کنار مانم.

(۲۷۷) نه! بخدایی که از - قدرت - او درمانده شی سیاه به سر بردیم که روزی سپیدی را در پی خواهد داشت، چنین و چنان نبوده است.

(۲۷۸) اندکی که با آن پایی به از بسیاری که از آن دلگیر آیی.

(۲۷۹) اگر مستحبها به واجبها زیان رساند، مستحبها را واگذارد.

(۲۸۰) آن که دوری سفر را یاد آرد، خود را برای آن آماده دارد.

(۲۸۱) اندیشیدن همانند دیدن نیست، چه بود که دیدهها چیزی را چنانکه نیست نشان دهد، لیکن خرد با کسی که از آن نصیحت خواهد خیانت نکند.

(۲۸۲) میان شما و موعظت پردهای است از غفلت.

(۲۸۳) نادان شما در کار فزاید آنچه نشاید، و داناتان واپس افکنند آن را که کنون باید.

(۲۸۴) علم راه عذر بر بهانه جویان بسته است.

۲۸۵) همگان را به شتاب خواهانند و همگان مهلت جویانند، و همه را وقتی معین نهادهاند و آنان درنگ میکنند و از کار باز ایستادهاند.

۲۸۶) مردم چیزی را نگفتند: خوش باد، جز آنکه روزگار برای آن روز بدی را ذخیرت نهاد.

۲۸۷) [و او را از قدر پرسیدند، فرمود:] راهی است تیره آن را میپیماید و دریایی است ژرف بدان در میآید، و راز خداست برای گشودنش خود را مفرساید.

۲۸۸) هرگاه خدا بندهای را خوار دارد، او را از - آموختن - علم برکنار دارد.

۲۸۹) در گذشته مرا برادری بود که در راه خدا برادریم مینمود. خردی دنیا در دیده‌اش وی را در چشم من بزرگ میداشت، و شکم بر او سلطه‌های نداشت، پس آنچه نمییافت آرزو نمیکرد و آنچه را مییافت فراوان به کار نمیرد. بیشتر روزهایش را خاموش میماند، و اگر سخن میگفت گویندگان را از سخن میماند و تشنگی پرسندگان را فرو مینشاند. افتاده بود و در دیده‌ها ناتوان، و به هنگام کار چون شیر بیشه و مار بیابان. تا نزد قاضی نمیرفت حجت نمیآورد و کسی را که عذری داشت سرزنش نمینمود، تا عذرش را میشوند. از درد شکوه نمینمود مگر آنگاه که بهبود یافته بود. آنچه را میکرد میگفت و بدانچه نمیکرد دهان نمیکشود. اگر با او جدال میکردند خاموشی میگزید - و اگر در گفتار بر او پیروز میشدند، در خاموشی مغلوب نمیگردید. بر آنچه میشوند حریصتر بود تا آنچه گوید، و گاهی که او را دو کار پیش میآمد مینگریست که کدام به خواهش نفس نزدیکتر است تا راه مخالف آن را پوید. بر شما باد چنین خصلتها را یافتن و در به دست آوردنش بر یکدیگر پیشی گرفتن. و اگر نتوانستید، بدانید که اندک را - به دست آوردن بهتر تا همه را واگذارند.

۲۹۰) اگر خداوند از نافرمانی خود بیم نمیداد، واجب بود بشکرانه نعمتهایش نافرمانی نشود.

۲۹۱) [و اشعث بن قیس را که فرزندش مرده بود چنین تعزیت فرمود:] اشعث! اگر بر پسر تاندوهگینی، سزاواری به خاطر پیوندی که - با او - داری، و اگر شکیبیا باشی هر مصیبت را نزد خدا پاداشی است. اشعث! اگر شکیبیایی پیش گیری حکم خدا بر تو رفته است و مزد داری، و اگر بی تابی کنی تقدیر الهی بر تو جاری است و گناهکاری. پسر تو را شاد می داشت و برای تو بلا بود و آزمایش، و تو را اندوهگین ساخت و آن پاداش است و آمرزش.

۲۹۲) [و بر مزار رسول خدا(ص)، هنگام به خاک سپردن او گفت:] شکیبیایی نیکوست جز در از دست دادنت، و بی تابی ناپسند است مگر بر مردنت. مصیبت تو سترگ است و مصیبتهای پیش و پس خرد، نه بزرگ.

۲۹۳) همنشین بی خرد مباش که او کار خود را برای تو آراید و دوست دارد تو را چون خود نماید.

۲۹۴) [و کسی از وی مسافت میان مشرق و مغرب را پرسید فرمود:] به اندازه یک روز رفتن خورشید.

۲۹۵) دوستان تو سه کسند و دشمنانت سه کس. اما دوستان تو: دوست تو و دوست دوست تو و دشمن دشمن دوست، و دشمنانت: دشمن تو و دشمن دوست تو و دوست دشمن دوست.

۲۹۶) [و مردی را دید که برای زیان دشمن خویش میکوشید و به خود زیان میرسانید بدو فرمود:] تو کسی را مانی که به خود نیزهای فرو برد تا آن را که پس وی سوار است بکشد.

۲۹۷) پندها چه بسیار است و پند گرفتن چه اندک به شمار.

۲۹۸) آن که خصومت را از حد درگذراند گناه ورزید، و آن که در آن کوتاهی کرد ستم کشید، و آن که ستیزه جوست نتواند از خدا ترسید.

- ۲۹۹) گناهی که پس از آن مهلت دو رکعت نماز گزاردن داشته باشم مرا اندوهگین نمیدارد.
- ۳۰۰) [و از او پرسیدند: خدا چگونه حساب مردم را میرسد با بسیار بودن آنان فرمود: چنان که روزی شان می دهد با فراوان بودنشان. پرسیدند: چگونه حسابشان را میرسد و او را نمیینند فرمود: چنان که روزیشان می دهد و او را نمیینند.
- ۳۰۱) فرستاده تو میزان خرد تو را رساند و نامهاست رساتر چیزی است که از سوی تو سخن راند.
- ۳۰۲) آن که به بلایی سخت دچار است چندان به دعا نیاز ندارد تا بی بلایی که بلایش در انتظار است.
- ۳۰۳) مردم فرزندان دنیايند، و فرزندان را سرزنش نکنند که دوستدار مادر خود چریند.
- ۳۰۴) گدا فرستاده خداست، کسی که او را محروم دارد خدا را محروم داشته، و آن که بدو بخشد خدا را سپاس و حرمت گذاشته.
- ۳۰۵) غیرتمند هرگز زنا نکند.
- ۳۰۶) برای پاسبانی بس بُود مدت زندگانی.
- ۳۰۷) فرزندمرده تواند خفت، و مالربوده دیده بر هم نتواند نهفت.
- ۳۰۸) دوستی پدران - سبب - خویشاوندی میان فرزندان است و خویشاوندی را به مودت بیشتر نیاز است تا مودت را به خویشاوندی.
- ۳۰۹) از گمانهای مردم با ایمان پرهیزید که خدا حق را بر زبان آنان نهاده است.
- ۳۱۰) ایمان بنده راست نباشد، جز آنگاه که اعتماد او بدانچه در دست خداست بیش از اعتماد وی بدانچه در دست خود اوست بود.
- ۳۱۱) [و انس پسر مالک را نزد طلحه و زبیر به بصره فرستاد تا آنان را حدیثی به یاد آرد که از رسول خدا(ص) شنیده بود. انس از رساندن پیام سر برتافت و چون بازگشت گفت: «فراموش کردم.» امام فرمود: اگر دروغ میگویید خدایت به سپیدی درخشان گرفتار گرداند که عمامه آن را نپوشاند [یعنی بیماری برص. از آن پس انس را در چهره برص پدید گردید و کس جز با نقاب او را ندید].
- ۳۱۲) دلها را روی آوردن و روی برگرداندنی است اگر دل روی آرد آن را به مستحبات وادارید، و اگر روی برگرداند، بر انجام واجبهاش بسنده دارید.
- ۳۱۳) در قرآن است خبر آنچه پیش از شما بود، و خبر آنچه پس از شماست، و حکم آنکه چگونه بایدتان زندگی نمود.
- ۳۱۴) سنگ را بدانجا که از آن آمده باز باید گرداند، که شر را جز با شر نتوان راند.
- ۳۱۵) [و به نویسنده خود عیدالله بن ابی رافع فرمود: دوات را لایقه بینداز و از جای تراش تا نوک خامهات را دراز ساز، و میان سطرها را گشاده دار و حرفها را نزدیک هم آر که چنین کار زیبایی خط را سزاوار است.
- ۳۱۶) من پیشوای مؤمنانم و مال پیشوای تبهکاران. [و معنی آن این است که مؤمنان پیرو منند، و تبهکاران پیرو مال چنانکه زنبوران عسل مهتر خود را به دنبال].
- ۳۱۷) [یهودی او را گفت پیامبر خود را به خاک نسپرده دربارهاش خلاف ورزیدید. امام فرمود: ما درباره آنچه از او رسیده خلاف ورزیدیم نه درباره او، لیکن شما پایتان را از تری دریا خشک نگردیده پیامبر خود را گفتید «برای ما خدایی بساز چنانکه ایشان را خدایان است، و او گفت شما مردمی نادانید».

- ۳۱۸] او را گفتند: چگونه بر هم‌وردان پیروز گشتی فرمود: [کسی را ندیدم جز که مرا بر خود یاری میداد. [یعنی بیم من در دل او میافتاد.]
- ۳۱۹] او به پسر خود محمد بن حنفیه فرمود: [پسر کم از درویشی [= فقر] بر تو ترسانم. پس، از آن به خدا پناه بر که درویشی دین را زیان دارد و خرد را سرگردان کند و دشمنی پدید آرد.
- ۳۲۰] او به کسی که از او مشکلی را پرسید فرمود: [برای دانستن پیرس نه برای آزار دادن که نادان آموزنده همانند داناست و دانای برون از راه انصاف، همانند نادان پر چون و چراست.
- ۳۲۱] او به عبد الله پسر عباس درباره نظری که داده بود و امام موافق آن نبود فرمود: [تو راست که به من نظر دهی و اگر نپذیرفتم از من اطاعت کنی.
- ۳۲۲] او گفته‌اند چون از صفین به کوفه باز گشت به شبامیان^[۱۱] گذشت و آواز گریه زنان را بر کشتگان صفین شنود. حرب پسر شرحبیل شبامی که از مهتران مردم خود بود به سوی حضرتش آمد. امام فرمود: [چنان که میشنوم زنان شما بر شما دست یافته‌اند چرا آنان را از افغان باز نمیدارید [حرب پیاده به راه افتاد و امام سواره بود، او را فرمود: [باز گرد که پیاده رفتن چون تویی با چون من موجب فریفته شدن والی است و خواری مؤمن.
- ۳۲۳] او چون روز نهروان به کشتگان خوارج گذشت فرمود: [بدا به حال شما، آن که شما را فریفته گرداند زیانتان رساند. [او را گفتند ای امیر مؤمنان! که آنان را فریفت؟ فرمود: [شیطان گمراه کننده و نفسهای به بدی فرمان دهنده، آنان را فریفته آرزوها ساخت و راه را برای نافرمانیشان برداخت، به پیروز کردنشان وعده کرد و به آتششان در آورد.
- ۳۲۴] از نافرمانی خدا در نهانها پرهیزید چه آن که بیننده است هم او داوری کننده است.
- ۳۲۵] او چون خبر کشته شدن محمد پسر ابو بکر بدو رسید فرمود: [اندوه ما بدو همچند شادمانی آنهاست، جز که از آنان دشمنی کاست و از کنار ما دوستی برخاست.
- ۳۲۶] سالیانی که پسر آدم در آن نزد خدا - از پیروی هوا - معذور است، شصت سال است.
- ۳۲۷] آن که گناه بر او دست یافت روی پیروزی ندید، و آن که بدی بر وی چیره گشت مغلوب گردید.
- ۳۲۸] خدای سبحان روزی درویشان را در مالهای توانگران واجب داشته. پس درویشی گرسنه نماند جز که توانگری از حق او خود را به نوایی رساند. و کردگار، توانگران را بازخواست کند از این کار.
- ۳۲۹] بینیا از عذر بودن ارجمندتر تا از روی راستی عذر آوردن.
- ۳۳۰] کمترین حقی که از خدای سبحان بر گردن شماست این که از نعمتهای او در راه نافرمانیاش یاری نباید خواست.
- ۳۳۱] خدای سبحان طاعت را غنیمتی ساخته است برای زیرکان آنگاه که مردم ناتوان کوتاهی کنند در آن.
- ۳۳۲] قدرت حاکمان پاسبانان خداست در زمین او.
- ۳۳۳] [در صفت مؤمن فرمود: [شادمانی مؤمن در رخسار اوست و اندوه وی در دلش. سینه او هرچه فراختر است و نفس وی هرچه خوارتر. برتری جستن را خوش نمیدارد، و شنواندن نیکی خود را به دیگران دشمن می‌شمارد. اندوهش دراز است، همتش فراز. خاموشیاش بسیار است، اوقاتش گرفتار، سپاسگزار است، شکیبایی پیشه است، فرورفته در اندیشه است، نیاز خود به کس نگوید، خوی آرام دارد، راه نرمی پوید. نفس او سختتر از سنگ خارا - در راه دینداری - و او خوارتر از بنده - در فروتنی و بی‌آزاری -

۳۳۴) اگر بنده، آجل و پایان آن را میدید، با آرزو و فریندگیش دشمنی میورزید.

۳۳۵) هر کس را در مال وی دو شریک است: وارث و حوادث.

۳۳۶) آن که از او چیزی خواستهند تا وعده نداده آزاد است.

۳۳۷) آن که - مردم را به خدا- خواند و خود به کار نپردازد، چون تیرافکنی است که از کمان بیزه تیر اندازد.

۳۳۸) دانش دو گونه است: در طبیعت سرشته، و به گوش هشته، و به گوش هشته سود ندهد اگر در طبیعت سرشته نبود.

۳۳۹) رأی راست دولت را همراه است با آن روی آرد و با رفتن آن برود.

۳۴۰) پاکدامنی زیور درویشی است، و سپاس زینت توانگری.

۳۴۱) روز داد بر ستمگر سختتر است از روز ستم بر ستم بر.

۳۴۲) بزرگتر توانگری نومیدی است از آنچه در دست مردم است.

۳۴۳) «گفتارها سپرده نزد نگه‌دار است» و «نهفتهها آشکار»، و «هر نفس بدانچه کرده گرفتار». و مردم ناقص عقل و بیمار، جز آن را که خداست نگه دار. پرسندهشان مردم آزار و پاسخ دهندهشان به تکلف در گفتار. - آن که رایی بهتر داند، بود که خوشنودی یا خشمی وی را بگرداند، و آن که از همه استوارتر است از نیم نگاهی بیازارد یا کلمهای وی را دگرگون دارد.

۳۴۴) مردم از خدا بترسید که چه بسیار آرزومند که به آرزوی خود نرسید، و سازندهای که در ساخته خویش نیارمید، و گردآورندهای که به زودی گردآوردهها را رها خواهد کرد و بود که آن را از راه ناروا فراهم آورد، و حقی که به مستحقش نرساند، از حرام به دست آورد و گناهِش بر گردنش ماند. با گرانی بار بزه، باز گردید، و با پشیمانی و دریغ نزد پروردگار خود رسید. «این جهان و آن جهان زیانبار، و این است زیان آشکار».

۳۴۵) گناه نتوانستن کردن، گونهای از ترک گناه است.

۳۴۶) آبرویت نریخته ماند تا خواهش آن را بچکاند، پس بنگر که آن را نزد که میریزی.

۳۴۷) ستودن بیش از سزیدن، چاپلوسی کردن است، و کمتر از آنچه باید در ماندگی است یا رشک بردن.

۳۴۸) سختترین گناهان آن بود که گنهکار آن را خوار بشمرد.

۳۴۹) آن که به عیب خود نگریست، ننگریست که عیب دیگری چیست، و آن که به روزی خدا خرسندی نمود، بر آنچه از دستش رفت اندوهگین نبود؛ و آن که تیغ ستم آهیخت، خون خود بدان بریخت؛ و آن که در کارها خود را به رنج انداخت، خویشتن را هلاک ساخت؛ و آن که بیروا به موجها در شد غرق گردید؛ و آن که به جایهای بدنام در آمد بدنامی کشید؛ و هر که پر گفت راه خطا بسیار پویید؛ و آن که بسیار خطا کرد شرم او کم؛ و آن که شرمش کم پارساییش اندک هم؛ و آن که پارساییش اندک، دلش مرده است؛ و آن که دلش مرده است راه به دوزخ برده. و آن که به زشتیهای مردم نگرد و آن را ناپسند انگارد سپس چنان زشتی را برای خود روا دارد نادانی است و چون و چرایی در نادانی او نیست، و قناعت مالی است که پایان نیابد، و آن که یاد مرگ بسیار کند، از دنیا به اندک خوشنود شود، و آن که دانست گفتارش از کردارش به حساب آید، جز در آنچه به کار اوست زبان نگشاید.

۳۵۰) ستمکار را سه نشان است: بر آنکه برتر از اوست ستم کند به نافرمانی، و بر آن که فروتر از اوست به چیرگی و آزار رسانی، و ستمکاران را یاری کند و پشتیبانی.

۳۵۱) چون سختی به نهایت رسد، گشایش در رسد، و چون حلقههای بلا سخت به هم آید، آسایش در آید.

۳۵۲ [و یکی از یاران خود را فرمود:] بیش در بند زن و فرزندت مباش که اگر دوستان خدایند، خدا دوستانش را ضایع ننماید، و اگر دشمنان خدایند، ترا غم دشمنان خدا چرا باید؟

۳۵۳ بزرگترین عیب آن بود که چیزی را زشت انگاری که خود به همانند آن گرفتاری.

۳۵۴ [و مردی پیش روی امام(ع) دیگری را به پسری که برایش زاده بود چنین مبارک باد گفت: تو را مبارک باد این گزیده سوار که خدایت داد. امام فرمود:] چنین مگو، بگو: بخشنده را سپاس بدار، و بخشیده بر تو مبارک باد و به کمال خود رساد و نیکویی او روزیت بود.

۳۵۵ [و مردی از کارگزاران او کاخی شکوهمند بر افراخت امام فرمود:] نقرهها سر بر آورده خود را مینمایاند، این بنا توانگری تو را رساند.

۳۵۶ [و او را گفتند اگر در خانه مردی را به رویش بندند روزی او از کجا سوی او آید؟ فرمود:] از آنجا که مرگش بر وی در آید.

۳۵۷ [و مردمی را در مرگ یکی از آنان تعزیت گفت و فرمود:] این کار نه با شما آغاز گردید، و نه بر شما به پایان خواهد رسید. این رفیق شما به سفر میرفت کنون او را در یکی از سفرهایش بشمارید، اگر نزد شما باز گشت چه خوب و گرنه شما روی بدو میآرید.

۳۵۸ مردم! باید خدا به هنگام نعمت شما را ترسان ببیند، چنانکه از کیفر هراسان. آن را که گشایشی در مالش پدید گردید و گشایش را چون دامی پنهان ندید، خود را از کاری بیمناک در امان پنداشت، و آن که تنگدست شد و تنگدستی را آزمایشی به حساب نیامد پاداشی را که امید آن میرفت، ضایع گذاشت.

۳۵۹ ای اسیران آز! باز ایستید که گراینده دنیا را آن هنگام بیم فرآید که بلاهای روزگار دندان به هم سایید. مردم! کار ترتیب خود را خود برانید و نفس خود را از عادتها که بدان حریص است باز گردانید!

۳۶۰ به سخنی که از دهان کسی برآید، گمان بد بردنت نشاید، چند که توانی آن را به نیک برگردانی.

۳۶۱ هرگاه تو را به خدای سبحان نیازی است در آغاز بر رسول خدا(ص) درود فرست، سپس حاجت خود بخواه که خدا بزرگوارتر از آن است که بدو دو حاجت برند، یکی را برآرد و دیگری را باز دارد.

۳۶۲ آن که نخواهد آبرویش بریزد، از جدال بپرهیزد.

۳۶۳ از ابلهی است پیش از توانا بودن شتابیدن، و پس از فرصت داشتن درنگ ورزیدن.

۳۶۴ نیامده را مپرس که چیست، که آنچه رخ داده برای مشغول ساختن تو کافی است.

۳۶۵ اندیشه آینه‌ای است تابناک، و پند روزانه ترسانندهای از غل و غش پاک، و تو را در ادب کردن نفس بس که دوری کنی از آنچه نپسندی از دیگر کس.

۳۶۶ علم را با عمل همراه باید ساخت، و آن که آموخت به کار بایدش پرداخت، و علم عمل را خواند اگر پاسخ داد، و گرنه روی از او بگرداند.

۳۶۷ مردم خواسته دنیا خرده گیاهی است خشک و باآلود که از آن چراگاه دوریتان باید نمود. دل از آن کندن خوشتر تا به آرام رخت در آن گشادن، و روزی یک روزه برداشتن پاکیزه‌تر تا ثروت آن را روی هم نهادن. آن که از آن بسیار برداشت به درویشی محکوم است و آن که خود را بی‌نیاز انگاشت با آسایش مقرون. آن را که زیور دنیا خوش نماید کوریاش از پی در

آید. و آن که خود را شیفته دنیا دارد، دنیا درون وی را از اندوه بینبارد، اندوهها در دانه دل او رقصان اندوهش سرگرم کند و اندوهی نگران تا آنگاه که گلویش بگیرد و در گوشهای بمیرد. رگهایش بریده - اجلش رسیده - نیست کردنش بر خدا آسان و افکندنش - در گور - به عهده برادران. و همانا مرد با ایمان به جهان به دیده عبرت مینگرد، و از آن به اندازه ضرورت میخورد. و در آن - سخن دنیا را - به گوش ناخشنودی و دشمنی میشوند. اگر گویند مالدار شد - دیری نگذرد - که گویند تهیدست گردید و اگر به بودنش شاد شوند، غمگین گردند که عمرش به سر رسید. این است - حال آدمیان - و آنان را نیامده است روزی که نوید شوند در آن.

۳۶۸) خدای سبحان پاداش را در طاعت نهاده است و کیفر را برابر معصیت تا بندگان خود را از عذابش برهاند و به بهشت خویش راند.

۳۶۹) مردم را روزگاری رسد که در آن از قرآن جز نشانند نماند و از اسلام جز نام آن. در آن روزگار بنای مسجدهای آنان از بنیان آبادان است و از رستگاری ویران. ساکنان و سازندگان آن مسجدها بدترین مردم زمینند، فتنه از آنان خیزد و خطا به آنان درآویزد. آن که از فتنه به کنار ماند بدان بازش گردانند، و آن که از آن پس افتد به سویش برانند. خدای تعالی فرماید: به خود سوگند، بر آنان فتنهای بگمارم که بردبار در آن سرگردان ماند و چنین کرده است، و ما از خدا میخواهیم از لغزش غفلت درگذرد.

۳۷۰) [و روایت شده است که امام علیه السلام کمتر به منبر مینشست که پیش از خطبه نگوید:] مردم از خدا بترسید که هیچ انسانی بیهوده آفریده نگردیده تا به بازی پردازد، و او را و نهادهاند تا خود را سرگرم بیفایدت سازد، و دنیایی که خود را در دیده او زیبا داشته جایگزین آخرتی نشود که آن را زشت انگاشته، و فریفتهای که از دنیا به بالاترین مقصود نایل گردیده چون کسی نیست که از آخرت به کمترین نصیب رسیده.

۳۷۱) هیچ شرفی برتر از اسلام نیست، و نه عزتی ارجمندتر از پرهیزگاری و نه پناهگاهی نکوتر از خویشنداری، و نه پایمردی پیروزتر از توبت و نه گنجی پرمایهتر از قناعت. و هیچ مال درویشی را چنان نزداید که آدمی به روزی روزانه بسنده نماید، و آن که به روزی روزانه اکتفا کرد آسایش خود را فراهم آورد و در راحت و تن آسانی جای کرد، و دوستی دنیا کلید دشواری است و بارگی گرفتاری، و آز و خودبینی و رشک موجب بیرو افتادن است در گناهان، و درویشی فراهم کننده همه زشتیهاست - در انسان -.

۳۷۲) [و جابر پسر عبد الله انصاری را فرمود:] جابر! دین^{۱۲} و دنیا به چهار چیز برپاست: دانایی که دانش خود را به کار برد، و نادانی که از آموختن سرباز نزند و بخشندهای که در بخشش خود بخل نکند، و درویشی که آخرت خویش را به دنیای خود نفروشد. پس اگر دانشمند دانش خود را تباه سازد نادان به آموختن پردازد، و اگر توانگر در بخشش خویش بخل ورزد درویش آخرتش را به دنیا در بازد. جابر! آن که نعمت خدا بر او بسیار بود نیاز مردمان بدو بسیار بود. پس هر که در آن نعمتها برای خدا کار کند خدا نعمتها را برای وی پایدار کند. و آن که آن را چنانکه واجب است به مصرف نرساند، نعمت او را ببرد و نیست گرداند.

۳۷۳) [و ابن جریر طبری در تاریخ خود از عبد الرحمن پسر ابی لیلی فقیه روایت کرده است، و عبد الرحمن از آنان بود که با پسر اشعث برای جنگ با حجاج برون شد. عبد الرحمن در جمله سخنان خود در برانگیختن مردم به جهاد گفت: روزی که با مردم شام دیدار کردیم، شنیدم علی (ع) میفرمود: ای مؤمنان! آن که ببند ستمی میرانند یا مردم را به منکری میخوانند و او به دل خود آن را نپسندد، سالم مانده و گناه نورزیده، و آن که آن را به زبان انکار کرد، مزد یافت و از آن که به دل انکار کرد برتر

است، و آن که با شمشیر به انکار برخاست تا کلام خدا بلند و گفتار ستمگران پست گردد، او کسی است که راه رستگاری را یافت و بر آن ایستاد، و نور یقین در دلش تافت.

۳۷۴] و در گفتار دیگری که از این مقوله است فرمود: [از مردمان کسی است که کار زشت را ناپسند می‌شمارد و به دست و زبان و دل خود آن را خوش نمی‌دارد، چنین کسی خصلتهای نیک را به کمال رسانیده؛ و از آنان کسی است که به زبان و دل خود انکار کند و دست به کار نبرد، چنین کسی دو خصلت از خصلتهای نیک را گرفته و خصلتی را تباه ساخته؛ و از آنان کسی است که منکر را به دل زشت میدارد و به دست و زبان خود بر آن انکار نیارد، چنین کس دو خصلت را که شریفتر است ضایع ساخته و به یک خصلت پرداخته؛ و از آنان کسی است که منکر را باز ندارد به دست و دل و زبان، چنین کس مردهای است میان زندگان؛ و همه کارهای نیک و جهاد در راه خدا برابر امر به معروف و نهی از منکر، چون دمیدنی است به دریای پر موج پهناور. و همانا امر به معروف و نهی از منکر نه اجلی را نزدیک کنند و نه از مقدار روزی بکاهند و فاضلتر از همه اینها سخن عدالت است که پیش روی حاکمی ستمکار گویند.

۳۷۵] [و ابو جحیفه گوید از امیر المؤمنین (ع) شنیدم که میگفت: [نخست درجه از جهاد که از آن باز میمانید، جهاد با دستپاگان بود، پس جهاد با زبان، سپس جهاد با دلها، و آن که به دل کار نیکی را نستاند و کار زشت او را ناخوش نیاید، طبیعتش دگرگون شود چنانکه پستی وی بلند شود و بلندیش سرنگون - زشتیهای آشکار و نیکوییهای ناپدیدار -.

۳۷۶] حق سنگین است اما گوارا، و باطل سبک لیکن در کام چون سنگ خارا.

۳۷۷] بر نیکوترین این امت از کیفر خدا ایمن مباش که خدای سبحان فرموده است: «از کیفر خدا ایمن نیستند، مگر زیانکاران» و بر بدترین این امت از رحمت خدا نومید مگرد. که خدای سبحان فرموده است: «همانا از رحمت خدا نومید نباشند جز کافران».

۳۷۸] تنگ چشمی همه بدیها را فراهم گرداند و مهاری است که به سوی هر بدی کشاند.

۳۷۹] روزی دو گونه است: روزی که آن را جویی، و روزی که تو را جوید و اگر پی آن نروی راه به سوی تو پوید. پس اندوه سال خود را بر اندوه روز خویش منه که روزی هر روز تو را بس است. پس اگر آن سال در شمار عمر تو آید، خدای بزرگ در فردای هر روز آنچه قسمت تو فرموده عطا فرماید و اگر آن سال در شمار عمر تو نیست، پس غم تو بر آنچه از آن تو نیست چیست و در آنچه روزی توست هیچ خواهنده بر تو پیشی نگیرد، و هیچ غالبی بر تو چیره نشود، و آنچه برایت مقدر شده تأخیر نپذیرد.

۳۸۰] بسا کس که بامدادی را دید و به شامگاهش نرسید، و بسا کس که در آغاز شب بر او رشک بردند و در پایان آن نوحه کنانش گریستند و دریغ خوردند.

۳۸۱] سخن در بند توست تا بر زبانش نرانی و چون گفتیش تو در بند آنی، پس زبانت را چنان نگهدار که درمت را و دینار. چه بسا سخنی که نعمتی را ربود و نعمتی را جلب نمود.

۳۸۲] مگو آنچه نمیدانی، بلکه مگو هر چه میدانی چه خدا بر اندامهای تو چیزهایی واجب کرد و روز رستاخیز بدان اندامها بر تو حجت خواهد آورد.

۳۸۳] بترس که خدایت در معصیت خود بیند و در طاعت خویش نیابد و از زیانکاران باشی. پس اگر نیرومند شدی نیرویت را در طاعت خدا بگمار! و اگر ناتوان گشتی، ناتوانیات را در نافرمانی او به کار دار.

۳۸۴ نادانی بود به دنیا آرمیدن و ناپایداری آن را دیدن و کوتاهی در کار نیک با یقین به پاداش آن زیان است، و اطمینان به هر کس پیش از آزمودن او، کار مردم ناتوان.

۳۸۵ در خواری دنیا نزد خدا بس که جز در دنیا نافرمانی او نکنند و جز با وانهادن دنیا به پاداشی که نزد خداست نرسند.

۳۸۶ آن که چیزی را جوید، بدان یا به برخی از آن رسد.

۳۸۷ خیری را که آتش - دوزخ - در پی بود خیر نتوان به حساب آورد، و شری را که پس آن بهشت بود، شر نتوان وصف کرد. هر نعمتی جز بهشت خوارست، و هر بلایی جز آتش - دوزخ - عاقبت به شمار.

۳۸۸ بدانید که از جمله بلاها درویشی است و سختتر از درویشی بیماری تن، و سختتر از بیماری تن بیماری دل. بدانید که از نعمتها فراخی مال است و بهتر از فراخی مال، درستی تن و بهتر از درستی تن، دل از گناه محفوظ بودن.

۳۸۹ آن که کرده وی به جایاش نرساند، نسب او را پیش نراند. [و در روایت دیگری است:] آن که گوهر خویشش از دست شود، بزرگی تبار وی را سود ندهد.

۳۹۰ مؤمن را سه ساعت است: ساعتی که در آن با پروردگارش به راز و نیاز است، و ساعتی که در آن زندگانی خود را کارساز است، و ساعتی که در حلال و نیکو با لذت نفس دمساز است، و خردمند را نسزد که جز پی سه چیز رود: زندگی را سر و سامان دادن، یا در کار معاد گام نهادن، یا گرفتن کام از چیزهایی غیر حرام.

۳۹۱ خواهان دنیا مباش، خدا زشتیهای آن را به تو خواهد نمود و بی خبر ممان که از تو بی خبر نخواهند بود.

۳۹۲ سخن گوید تا شناخته شوید که آدمی زیر زبانش نهان است.

۳۹۳ آنچه از دنیا نزد تو آید بستان و از آنچه به تو پشت کند روی بگردان، و اگر چنین نتوانی باری جستن را از حد در نگذرانی.

۳۹۴ بسا سخن که از حمله کارگرتر بود.

۳۹۵ هر چه بدان بسنده کردن توان، بس بود همان.

۳۹۶ مردن و خواری نبردن، و به اندک ساختن و به این و آن پرداختن، و آن را که نصیب به آسانی به دست نیاید با کوشش با آن برنیاید و روزگار دو روز است روزی از تو و روزی به زیان تو، در روزی که از توست سرکشی بنه و در روزی که به زیان توست تن به شکیبایی ده.

۳۹۷ مشک عطری است نیکو. بردن آن آسان و بوی خوش آن پرورنده دماغ - انسان -.

۳۹۸ ناز خود بگذار و کبر از سر به در آر و گور خود را به یاد آر.

۳۹۹ فرزند را بر پدر حقی است و پدر را بر فرزند حقی. حق پدر بر فرزند آن بود که فرزند در هر چیز، جز نافرمانی خدای سبحان، او را فرمان برد، و حق فرزند بر پدر آن است که او را نام نیکو نهد و نیکش ادب آموزد و قرآنش تعلیم دهد.

۴۰۰ چشم زخم راست است و افسون راست، و جادوگری حق است و فال نیک درست و فال بد، نه راست، - و بیماری از یکی به دیگری نرسد و بوی خوش بیماری را بهبود دهد، و غسل درمان بود. و سواری و نگرستن به سبزه درمان بیماری.

۴۰۱ آمیزگاری با مردمان ایمنی است از گزند آنان.

۴۰۲ [و به یکی از کسانی که بدو سخنی گفته بود و از مقدار وی بزرگتر مینمود فرمود:] پر نیاورده پریدی و در خردسالی بانگ در کشیدی.

۴۰۳] آن که پی چاره‌های گونه‌گون تازد، چاره‌جویی کار او را نسازد.

۴۰۴] [و از معنی لا حول و لا قوة إلا بالله از او پرسیدند، فرمود: با وجود خدا ما را بر چیزی اختیار نماند و چیزی نداریم جز آنچه او ما را مالک آن گرداند. پس چون ما را مالک چیزی کرد که خود بدان سزاوارتر است تکلیفی بر عهدمان گذاشته و چون آن را از ما گرفت تکلیف خود را از ما برداشته.

۴۰۵] [و به عمار پسر یاسر فرمود، چون گفتگوی او را بامغیره پسر شعبه شنود. عمار او را واگذار، چه او چیزی از دین بر نگرفته جز آنچه آدمی را به دنیا نزدیک کردن تواند، و به عمد خود را به شبهه‌ها در افکنده تا آن را عذرخواه خطاهای خود گرداند.

۴۰۶] چه نیکوست فروتنی توانگران برابر مستمندان برای به دست آوردن آنچه نزد خداست، و نیکوتر از آن بزرگمشی مستمندان به اعتماد بر خدا برابر اغنیاست.

۴۰۷] خدا خرد را نزد کسی به ودیعت نهاد، جز که روزی او را بدان نجات داد.

۴۰۸] آن که با حق در آویخت، خون خود بریخت.

۴۰۹] آنچه دیده بیند در دل نشیند.

۴۱۰] پرهیزگاری سر خلقه‌است.

۴۱۱] بدان کس که تو را سخن آموخت به تندی سخن مگوی و با کسی که گفتارت را نیکو گرداند راه بلاغتگویی مپوی.

۴۱۲] در ادب نفست این بس که واگذاری، آنچه را از جز خود ناپسند شماری.

۴۱۳] - در مصیبتها - چون آزادگان شکیبایی باید و یا چون نادانان فراموش کردن شاید.

۴۱۴] [و در خبر دیگر است که به اشعث پسر قیس در تعزیت وی فرمود: چون بزرگواران شکیبایی، و گرنه چون چارپایان فراموش نمایی.

۴۱۵] [و در صفت دنیا فرمود: میفریبد و زیان میرساند و میگذرد. خدا دنیا را پاداشی نپسندید برای دوستانش و نه کفری برای دشمنانش. مردم دنیا چون کاروانند، تا بار فکند کاروانسالاران بانگ بر آنان زند تا بار بندند و برانند.

۴۱۶] [و به پسرش حسن فرمود: پسر کم چیزی از دنیا بجا منه! چه آن را برای یکی از دو کس خواهی نهاد: یا مردی که آن را در طاعت خدا به کار برد پس به چیزی که تو بدان بدبخت شده‌ای نیکبخت شود، و یا مردی که به نافرمانی خدا در آن کار کند و بدانچه تو برای او فراهم کرده‌ای بدبخت شود پس در آن نافرمانی او را یار باشی و هیچ یک از این دو در خور آن نبود که بر خود مقدمش داری. [و این گفتار به گونه‌های دیگر روایت شده است که: اما بعد، آنچه از دنیا در دست توست پیش از تو خداوندانی داشت و پس از تو به دیگری رسد و تو فراهم آورنده‌ای که برای یکی از دو تن خواهی گذاشت: آن که گرد آورده تو را در طاعت خدا به کار برد پس او بدانچه تو بدبخت شده‌ای خوشبخت شود، یا آن که آن را در نافرمانی خدا صرف کند پس تو بدانچه برای وی فراهم آورده‌ای بدبخت شوی و هیچ یک از این دو سزاوار نبود که بر خود مقدمش داری و بر پشت خویش برای او باری برداری، پس برای آن که رفته است آرمزش خدا را امیددار و برای آن که مانده روزی پروردگار.

۴۱۷] [و به کسی که در محضر او استغفر الله گفت، فرمود: مادر بر تو بیاید گریست میدانی استغفار چیست؟ استغفار درجت بلندرتبگان است و شش معنی برای آن است: نخست پشیمانی بر آنچه گذشت، و دوم عزم بر ترک بازگشت، و سوم آن که حقوق مردم را به آنان پیردازی چنانکه خدا را پاک دیدار کنی و خود را از گناه تهی سازی، و چهارم این که حق هر واجبی را

که ضایع ساختهای ادا سازی و پنجم این که گوشتی را که از حرام روییده است، با اندوهها آب کنی چندان که پوست به استخوان چسبد و میان آن دو گوشتی تازه روید، و ششم آن که درد طاعت را به تن بچشانی، چنانکه شیرینی معصیت را بدان چشاندی آنگاه اُستغفر الله گفتن توانی.

۴۱۸) بردباری - همچون - قبیله است - و نزدیکان که فراهم کند مردم را برای یاری انسان -.

۴۱۹) بینوا فرزند آدم، مرگش پوشیده است، و بیماریاش پنهان، کردارش نگاشته است و پشهای او را آزار رساند جرعههای گلوگیر بکشش و حُوی [یعنی عرق تن] وی را گنده گرداند.

۴۲۰) [و روایت شده است که حضرتش روزی میان یاران خود نشسته بود. زنی زیبا بر آنان بگذشت و حاضران دیده بدو دوختند. پس فرمود:] همانا دیدگان این نرینگان به شهوت نگران است و این نگرستن موجب هیجان. پس هر یک از شما به زنی نگرد که او را خوش آید با زن خویشش نزدیکی باید، که او نیز زنی چون زن وی نماید. [مردی از خوارج گفت خدا این کافر را بکشد چه نیک فقه داند. مردم برای کشتن او برخاستند، امام فرمود:] آرام باشید، دشنام را دشنامی باید و یا بخشودن گناه شاید. ۴۲۱) از خرد تو را این باید که راه گمراهیات را از راه رستگاریت، نماید.

۴۲۲) کار نیک را به جای آرید و چیزی از آن را خرد بشمارید که خرد آن بزرگمقدار است و اندک آن بسیار، و کسی از شما نگوید دیگری در انجام کار نیک از من سزاوارتر است که به خدا سوگند، بُود که چنین شود، چه نیک و بد را مردمانی است، هر کدام را وانهادید اهل آن، کار را به انجام خواهد رسانید.

۴۲۳) آن که نهان خود را اصلاح نماید خدا آشکار او را نیکو فرماید، و آن که به کار دینش پردازد خدا کار دنیای او را درست سازد، و آن که میان خود و خدا را به صلاح آرد، خدا میان او و مردمان را نیکو دارد.

۴۲۴) بردباری پردهای است پوشان، و خرد شمشیری است برآن، پس نقصانهای خُلقت را با بردباریات پوشان، و با خرد خویش هوایت را بمیران.

۴۲۵) همانا خدا را بندگانی است که آنان را به نعمتها مخصوص کند، برای سودههای بندگان. پس آن نعمتها را در دست آنان و امینهد چندان که آن را ببخشند، و چون از بخشش باز ایستند نعمتها را از ایشان بستاند و دیگران را بدان مخصوص گرداند.

۴۲۶) بنده را نسزد که به دو خصلت اطمینان کند: تندرستی و توانگری. چه آنگاه که او را تندرست بینی ناگهان بیمار گردد و آن گاه که توانگرش بینی ناگهان درویش شود.

۴۲۷) آن که حاجت به مؤمن برَد چنان است که حاجت خود به خدا برده و آن که آن را به کافر برد چنان است که از خدا شکایت کرده.

۴۲۸) [و در یکی از عیدها فرمود:] این عید کسی است که خدا روزهاش را پذیرفته و نماز وی را سپاس گفته و هر روز که خدا را در آن نافرمانی نکنند روز عید است.

۴۲۹) بزرگترین دریغها در روز رستاخیز دریغ مردی است که مالی را جز از راه طاعت خدا به دست آورد، پس مردی آن را به ارث برد و در طاعت خدای سبحان انفاق کرد. او بدان انفاق به بهشت رفت و نخستین بدان راه دوزخ سپرد.

۴۳۰) زیانمندترین مردم در معاملت و نومیدترینشان در مجاهدت، مردی است که تن خویش در طلب مال فرسود و تقدیرها با خواست او مساعد نبود، پس با دریغ از دنیا برون شد و با وبال آن مال روی به آخرت نمود.

- ۴۳۱) روزی دو گونه است: آن که بجوید و آن که بجویندش، پس آن که دنیا را جوید مرگ در پی او پوید تا از دنیایش برون راند و آن که آخرت را خواهد دنیا او را جوید تا روزیش را به کمال بدو رساند.
- ۴۳۲) دوستان خدا آناند که به درون دنیا نگریند، هنگامی که مردم برون آن را دیدند، و به فردای آن پرداختند آن گاه که مردم خود را سرگرم امروز آن ساختند، پس آنچه را از دنیا ترسیدند آنان را بمیراند، میراندند، و آن را که دانستند به زودی رهاشان خواهد کرد راندند و بهره‌گیری فراوان دیگران را از جهان خوار شمردند، و دست یافتنشان را بر نعمت دنیا، از دست دادن آن خواندند. دشمن آنند که مردم با آن آشتی کرده‌اند و با آنچه مردم با آن دشمنند در آشتی به سر برده‌اند. کتاب - خدا- به آنان دانسته شد و آنان به کتاب خدا دانایند. کتاب به آنان بریاست و آنان به کتاب برپایند. بیش از آنچه بدان امید بستهایند، در دیده نمی‌آرند. و جز از آنچه از آن می‌ترسند از چیزی بیم ندارند.
- ۴۳۳) به یاد دارید که لذتها تمام شدنی است، و پایان ناگوار آن برجای ماندنی.
- ۴۳۴) بیازمای تا دشمن آن گردی، [و بعضی این جمله را از رسول خدا(ص) روایت کرده‌اند: و آنچه تأیید میکند از سخنان امیر مؤمنان(ع) است روایت ثعلب از ابن اعرابی است که مأمون گفت: اگر علی(ع) نگفته بود «اخبار تعلقه» میگفتم «أفله تخبر»].
- ۴۳۵) خدا در سپاس گفتن را بر بندهای نمی‌گشاید حالی که در نعمت را به روی او ببندد، و در دعا را بر روی او باز نمیکند و در پذیرفتن را بر وی فراز. و در توبه را به روی بنده نمی‌گشاید و در آمرزش را بر وی ببندد - و استوار نماید.
- ۴۳۶) سزاوارترین مردم به کرم کسی است که کریمان بدو شناخته شوند.
- ۴۳۷) [و از او پرسیدند عدل یا بخشش کدام بهتر است فرمود: عدالت کارها را بدانجا مینهد که باید و بخشش آن را از جایش برون نماید. عدالت تدبیر کننده‌های است به سود همگان، و بخشش به سود خاصگان. پس عدل شریفتر و با فضیلتتر است.
- ۴۳۸) مردم دشمن آنند که نمیدانند.
- ۴۳۹) همه زهد در دو کلمه از قرآن فراهم است: خدای سبحان فرماید «تا بر آنچه از دستتان رفته دریغ نخورید، و بدانچه به شما رسیده شادمان مباشید.» و آن که بر گذشته دریغ نخورد و به آینده شادمان نباشد از دو سوی زهد گرفته است.
- ۴۴۰) خواب چه تصمیمهای روزانه را که نقش بر آب کرد.
- ۴۴۱) حکمرانیها میدانهای مسابقت مردان است.
- ۴۴۲) شهری تو را از شهر دیگر بهتر نیست. بهترین شهرها آن بود که در آنت آسایش زندگی است.
- ۴۴۳) [و چون خبر مرگ اشتر بدو رسید فرمود: مالک! مالک! چه بود! به خدا اگر کوه بود کوهی بود جدا از دیگر کوهها و اگر سنگ بود سنگی بود خارا که سُم هیچ ستور به ستیغ آن نرسد و هیچ پرنده بر فراز آن نپرد.
- ۴۴۴) اندکی که دوام دارد، به از بسیاری که ملال آرد.
- ۴۴۵) اگر در کسی خصلتی شگفت دیدید، همانند آن را انتظار برید - چه طبیعت او وی را بر انگیزاند دیگر بار، بر کردن چنان کار-.
- ۴۴۶) [و به غالب پسر صعصعه ابو الفرزدق در گفتگویی که میانشان رفت فرمود: شتران فراوانت را چه شد؟] گفت: امیر مؤمنان پرداخت حقوق پراکندهشان کرد. [فرمود: این بهترین راه آن است.
- ۴۴۷) آن که بی‌دانستن فقه به بازرگانی پرداخت خود را در ورطه ربا انداخت.
- ۴۴۸) آن که مصیبتهای خرد را بزرگ داند، خدا او را به مصیبتهای بزرگ مبتلا گرداند.

۴۴۹) هر که خود را بزرگوار دید شهوتهایش در دیده وی خوار گردید.

۴۵۰) هیچ کس به لاغ نپرداخت جز که اندکی از خرد خود پرداخت.

۴۵۱) دوری تو از کسی که تو را خواهان است، در بهرهای - که تو را از اوست - نقصان است، و گرایش بدان که تو را نخواهد خوار ساختن گوهر جان است.

۴۵۲) توانگری و درویشی آنگاه آشکار شود - که در قیامت - عرضه بر کردگار شود.

۴۵۳) زیر پیوسته خود را از ما به حساب میداشت تا آنکه فرزند نافرندهاش عبدالله پا به جوانی گذاشت.

۴۵۴) پسر آدم را با ناز چه کار که آغازش نطفه بوده است و پایش مردار. نه روزی خود دادن تواند و نه تواند مرگش را باز راند!

۴۵۵) [و از او پرسیدند بهترین شاعران کیست فرمود:] شاعران در میدانی نتاختهاند که آن را نهایتی بود و خط پایانش شناخته شود، و اگر در این باره داوری کردن باید پادشاه گمراه را این لقب شاید (امرء القیس مقصود اوست).

۴۵۶) آیا آزادهای نیست که این خرده طعام مانده در کام - دنیا - را بیفکنند و برای آنان که در خورش هستند نهد؟ جانهای شما را بهایی نیست جز بهشت جاودان پس مفروشیدش جز بدان.

۴۵۷) دو آزمیندند که سیر نشوند: آن که علم آموزد، و آن که مال اندوزد.

۴۵۸) ایمان آن است که راستی را برگزینی که به زیان تو بود بر دروغی که تو را سود دهد، و گفتارت بر کردارت نیفزاید و چون از دیگری سخن گویی ترس از خدا در دلت آید.

۴۵۹) تقدیر بر تدبیر چیره شود چندان که آفت در تدبیر بود.

۴۶۰) بردباری و درنگ از یک شکم افتادند و هر دو از همت بلند زادند.

۴۶۱) به زشتی یاد کردن مردمان پشت سر آنان، سلاحی است برای مرد ناتوان.

۴۶۲) بسا شیفته دل داده بدان که نام نیکش بر زبانها افتاده.

۴۶۳) دنیا را برای جز دنیا آفریدهاند نه برای دنیا - و راهگذاری است به جهان فردا.

۴۶۴) بنی امیه را مهلتی است که در آن میتازند، هر چند خود میان خود اختلاف اندازند. سپس گفتارها بر آنان دهن گشایند و مغلوبشان نمایند

۴۶۵) [و در ستایش انصار فرمود:] به خدا آنان اسلام را پروراندند چنانکه کره اسب از شیر گرفته را پروراندند، با توانگری و دستهای بخشنده و زبانهای برنده.

۴۶۶) چشم، نشستگاه را چون رشته سر بند است - چون خواب در چشم آید بند بسته بگشاید.

۴۶۷) [و در گفتاری فرموده است که:] و بر آنان والیی فرمانروا شد که کار را برپاداشت و استقامت ورزید تا دین برقرار گردید.

۴۶۸) مردمان را روزگاری رسد بس دشوار، توانگر در آن روز آنچه را در دست دارد سخت نگاهدارد و او را چنین فرمودهاند. خدای سبحان فرماید «بخشش میان خود را فراموش مکنید.» بدان در آن روزگار بلند مقدار شوند و نیکوان خوار، و خرید و فروخت کنند با درماندگان به ناچار^[۱۳] و رسول خدا فرموده است با درماندگان معاملت مکنید از روی اضطرار.

- ۴۶۹) دو تن درباره من تباه گردیدند، دوستی که از حد بگذراند و دروغ بافنده‌های که از آنچه در من نیست سخن راند. [و این مانند فرموده اوست که: دو تن درباره من هلاک شدند دوستی که از حد گذراند و دشمنی که بیهوده سخن راند.
- ۴۷۰) [و او را از توحید و عدل پرسیدند، فرمود:] توحید آن است که او را به وهم در نیاری و عدل آنست که او را بدانچه درخور نیست متهم نداری.
- ۴۷۱) نیکو نیست خاموشی آنجا که سخن گفتن باید، چنانکه نیکو نیست گفتن که نادانسته آید.
- ۴۷۲) [و در دعا هنگام باران خواستن گفت:] خدایا ما را سیراب ساز به ابرهای رام به فرمان نه ابرهای سرکش خروشان.
- ۴۷۳) [و او را گفتند: ای امیر مؤمنان چه میشد اگر موی خود را رنگین میکردی؟] [فرمود:] رنگ کردن مو آرایش است و ما در سوک به سر میبریم [و از سوک رحلت رسول خدا(ص) را قصد دارد].
- ۴۷۴) مزد جهادگر کشته در راه خدا، بیشتر نیست از مرد پارسا که - معصیت کردن - تواند - لیکن - پارسا ماند. و چنان است که گویی پارسا فرشته‌های است از فرشته‌ها.
- ۴۷۵) خرسندی مالی است که پایان نیابد.^[۱۴]
- ۴۷۶) [و چون زیاد بن ابیه را به جای عبد الله پسر عباس به فارس و شهرهای تابع آن حکومت داد، در گفتاری دراز که او را از گرفتن خراج پیش از رسیدن وقت آن نهی فرمود گفت:] کار به عدالت کن و از ستم و بیداد پرهیز که ستم رعیت را به آوارگی وادارد و بیدادگری شمشیر را در میان آرد.
- ۴۷۷) سختترین گناهان گناهی بود که گناهکار آن را سبک شمارد.
- ۴۷۸) خدا بر عهده نادانان نهاد که دانش آموزند تا بر عهده دانایان نهاد که بدانان بیاموزند.
- ۴۷۹) بدترین برادران کسی است که برای او به رنج افتی.^[۱۵]
- ۴۸۰) هرگاه مرد با ایمان برادر خود را خشمگین ساخت، میان خود و او جدائی انداخت.

کلمات محتاج به تفسیر

فصلی است که در آن گزیده‌ای از کلام او را می‌آوریم که غریب می‌نماید و آن را تفسیری باید: [۱۶]

- (۱) چون چنین شود یعسوب دین با پیروان خود به راه افتد، پس چون ابر پاییزی گرد او فراهم آیند. [یعسوب مهتر بزرگ است که کار مردم به دست اوست، و قزع پاره‌های ابری است که باران در آن نیست.]
- (۲) این خطیب شحش است. [یعنی در خطبه خواندن رسا و در پی گیری آن تواناست، و هر که پی گیری سخن تواند یا راهی را پی گرفته و پوید شحش است، و شحش جز در این مورد، به معنی بخیل نابخشنده بود.]
- (۳) دشمنی را قحمی است. [از قحمة هلاکت جایها را خواهد، چه آن بیشتر کسانی را که بدان در شوند نابود و تباہ کند، و از این معنی است «قحمة الأعراب» و آن چنان است که خشکسالی آنان را فرا گیرد و مالهاشان را نابود کند، و آن نگونساریشان بود در آن سال، و برای آن معنی دیگری نیز گفته‌اند و آن این است که خشکی صحرا ناچارشان سازد تا به شهرها رو آورند.]
- (۴) چون زنان به «نصّ الحقائق» رسیدند خویشاوندان پدری به آنان اولترند. [و نصّ نهایت هر چیز است و رسیدن به پایان آن چون: نصّ در رفتن، که آن نهایت سیری است که چارپا بر آن تواناست. و گویی «نصصت الرجل عن الأمر» و آن هنگامی است که پرسش خود را از وی به نهایت رسانی تا آنچه را نزد اوست بدانی. پس نصّ الحقائق رسیدن به بلوغ است، چه آن منتهای دوران کودکی است، و هنگامی است که خرد در آن از خردی گذشته به بزرگی میرسد، و این از فصیحترین و غریبترین کنایتها از این مرحله است، نیز هنگامی که زنان بدین مرحله رسیدند خویشاوندان پدری از خویشاوندان مادری به آنان نزدیکترند اگر محرم باشند چون برادران و عموها. و به شوی دادن او اگر بخواهند. «و حقائق» ستیزیدن مادر است با خویشاوندان پدری بر سر دختر، و آن جدال و خصومت بود و گفتن هر یک دیگری را که من بدو- به دختر- از تو سزاوارترم. گویند از این معنی است «حاقفته حقاقا»، مانند جادله جدالا» و گفته‌اند: «نصّ الحقائق» رسیدن خرد است به کمال و آن بالغ شدن است، چه قصد امام از آوردن این کلمه هنگامی است که در آن حقوق و احکام واجب میشود و آن که آن را «نصّ الحقائق» روایت کرده از حقایق جمع حقیقت را خواهد. این معنی را ابو عبید آورده است، اما رأی من این است که در اینجا مقصود از «نصّ الحقائق» بالغ شدن زن است آن چنان که شوی گرفتن او روا بود و بتواند در حقوق خود تصرف کند، و این تشبیهی است به «حقائق» در شتر و آن جمع «حقه» و «حق» است، و آن شتری است که سه سالگی را به پایان رسانیده و به چهارمین سال در آمده است و در این هنگام به حدی رسیده که در خور سواری دادن است و راه بردن و «حقائق» نیز جمع «حقه» است، پس هر دو روایت به یک معنی باز میگردد و این معنی به روش عرب شبیهتر است تا معنی که آورده شد.]
- (۵) ایمان همچون نقطه‌ای در دل پدید میگردد هر چه ایمان بیفزاید، نقطه پدیدارتر آید. [و لمظه همانند نقطه سیاه است یا مانند آن از سپیدی و از این معنی است «فرس ألمظ» هرگاه در لب اسب سپیدی بود.]
- (۶) چون کسی بر کسی و میدارد ظنون (یعنی نداند آن را خواهد ستد یا نه)، پس از ستدن باید زکات گذشته آن را بدهد. [پس ظنون مالی است بر عهده و امدار که وامده نمیداند آن را از وی خواهد ستد یا نه. گویی بدان گمان دارد، گاه امید ستدن و گاه نومید از گرفتن، و این از فصیحترین سخنهاست و همچنین هر چیز که در پی آنی و رسیدن یا نرسیدن بدان را ندانی «ظنون» بود و از این معنی است گفته اعیسی: چاهی که گمان آب بدان برند در بیابان، و دور است از ریزش باران خروشان به رودی نماند که چون پر شد کشتی و شناور ماهر را از این سو بدان سو راند. و جدّ چاه است و ظنون چاهی است که نداند در آن آب است یا نه.]

(۷) [و در حدیث آن حضرت است، چون سپاهی را مشایعت کرد که به جنگشان میفرستاد فرمود:] چندان که طاقت دارید خود را از زنان بازدارید. [و معنی آن این است که یاد زنان را به خاطر میارید، و دل خویش بدانان مشغول مدارید، و به زنان نزدیک مشوید که آن بازوی حمیت را سست گردانند، و پیوندهای عزیمت را بگسلانند و از دویدن - در پی دشمن - بازدارد و روی را از در شدن در میدان کارزار بگرداند. هر چه از چیزی باز دارد اعداب است. و عاذب و عذوب بازداشته از خوردن و نوشیدن است.]

(۸) همچون قمارباز پیروز که انتظار پیروزی در دست نخستین خود برد. [یأسرون کسانی هستند که تیر قمار بر شتر نحر شده افکنند و فالج چیره پیروز است، گویند قد فلج علیهم - بر آنان پیروز شد- و فلجهم - مغلوبشان گردانید- و راجز گفته است: «چون فالجی - را دیدم که غالب گردید.»]

(۹) چون کارزار دشوار میشد، ما خود را به رسول خدا(ص) نگاه میداشتیم چنانکه هیچیک ما از وی به دشمن نزدیکتر نبود. [و معنی آن این است که چون بیم از دشمن بسیار میبود و ازدهای جنگ دهان میگشود، مسلمانان به رسول خدا پناه میبردند و از او میخواستند تا خود دست به جنگ بگشاید، این هنگام به برکت پیامبر، خدا پیروزی بر آنان میفرستاد و بیمی را که داشتند با رسول میگشاد.] [و گفته آن حضرت «إذا احمرّ البأس»: کنایت از سختی کارزار است و در معنی این جمله سخنانی گفتهاند، نیکوترین آن این که: امام گرمی کارزار را به گرمی آتش همانند کرده است که گرمی و سرخی را در اثر و رنگ خود فراهم دارد، و آنچه این معنی را تقویت میکند سخن رسول خداست(ص) که چون در روز حنین کارزار مردم را دید، و آن نبرد هوازن بود، فرمود: «حمی الوطیس» و طیس، افروختگاه آتش است. رسول خدا(ص) گرمی نبرد مردمان را به گرمی آتش و سختی سوزش آن همانند کرد.]

- ۱) پرش به بالا ↑ یادداشت مترجم: در تفسیر این سخن دو نظر داده‌اند: یکی آن که رضی فرموده و دیگری که ابن منظور و ازهری و ابن اثیر نوشته‌اند و مترجم آن را گزید، و آن این است: اگر کسی حق ما را گرفت، ما دست بر نمی‌داریم و اگر او بر پشت شتر نشیند ما بر کفل آن شتر می‌نشینیم و در پی او می‌رویم تا حق خود را بگیریم، هر چند زمانی دراز بگیرد. نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، ص ۵۳۷، تعلیقه شماره ۵.
- ۲) پرش به بالا ↑ یادداشت سید رضی: و این از معنی‌های شگفت و شریف است و مقصود امام (ع) این است که: خردمند زبان خود را رها نکند تا که با دل خویش مشورت کند و با اندیشه خود رأی زند، و نادان را آنچه بر زبان آید و گفته‌ای که بدان دهان گشاید، بر اندیشیدن و رأی درست را بیرون کشیدن سبقت گیرد. پس چنان است که گویی زبان خردمند پیرو دل اوست و دل نادان پیرو زبان او.
- ۳) یادداشت سید رضی: می‌گوییم، امام علیه‌السلام راست گفت که در بیماری مزد نیست، چه بیماری از جمله چیزهاست که آن را عوض است - نه مزد - چرا که استحقاق عوض مقابل بلا و مصیبتی است که از جانب خدا بر بنده آید، چون دردها و بیماری‌ها و مانند آن، و مزد و پاداش در مقابل کاری است که بنده کند، و میان عوض و مزد فرق است و امام چنانکه علم نافذ و رأی رسای او اقتضا کند آن را بیان فرمود.
- ۴) یادداشت سید رضی: و این کلمه‌ای است که آن را بها نتوان گذارد، و حکمتی همسنگ آن نمی‌توان یافت و هیچ کلمه‌ای را همتای آن نتوان نهاد.
- ۵) یادداشت سید رضی: می‌گوییم بعضی این فقره و آن را که پیش از آن است به رسول خدا (ص) نسبت داده‌اند.
- ۶) تعلیقه مترجم (شهیدی): امام به حق، چون خود آن حضرت.
- ۷) یادداشت سید رضی: معنی آن این است که آنچه آدمی از مال خود در راه نیکی و نیکوکاری بخشد، هر چند اندک بود خدا پاداش آن را بزرگ و بسیار دهد، و دو دست در اینجا دو نعمت است و امام میان نعمت بنده و نعمت پروردگار فرق گذارد، نعمت بنده را دست کوتاه و نعمت خدا را دست دراز نام نهاد، چه نعمتهایی خدا همواره از نعمتهای آفریدگان فراوانتر است و افزون چرا که نعمتهای خدا اصل نعمتهاست و هر نعمتی را بازگشت به نعمت خداست و برون آمدن آن از آن جاست.
- ۸) یادداشت سید رضی: و پاسخ امام را از این پیش آوردیم و آن سخن اوست که ایمان بر چهار شعبه است.
- ۹) تعلیقه مترجم: این فتنه‌های برخاسته بخوابد. نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، ص ۵۴۵، تعلیقه شماره ۱۳۸.
- ۱۰) تعلیقه مترجم: بدعتها را از دین بزدایم. نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، ص ۵۴۵، تعلیقه شماره ۱۳۹.
- ۱۱) تعلیقه شهیدی: شبامیان یا شبامیین، تیره‌ای از همدان بودند.
- ۱۲) «دین» در متن عربی آمده است ولی در ترجمه نیست.
- ۱۳) یادداشت مترجم: که از روی ناچاری معاملتی را می‌پذیرند. ص ۵۵۰، تعلیقه ۲۲۲.
- ۱۴) یادداشت سید رضی: بعضی این گفته را از رسول خدا (ص) روایت کرده‌اند.
- ۱۵) یادداشت سید رضی: چه رنج افتادن مستلزم مشقت است. و این شر را برادری که برای او به رنج افتاده‌اند سبب شده. پس او بدترین برادران است.

۱۶) این قسمت در نهج البلاغه، میان کلمات ۲۶۰ و ۲۶۱ آمده است که در اینجا بخاطر بهم نریختن شمارگان در انتها آورده شد.

منابع

- نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷ ش.